

بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ



مجموعه حقوق اساسی

نویسندگان:

محمد ایمانی (پژوهشگر دکتری حقوق عمومی دانشگاه علامه طباطبائی)

رحمت زارعی (وکیل پایه یک دادگستری)

با مقدمه دکتر علی اکبر گرجی ازندریانی

(دانشیار دانشگاه شهید بهشتی)

انتشارات چتر دانش

سرشناسه	: ایمانی، محمد، ۱۳۷۵-
عنوان قراردادی	: ایران. قانون اساسی (جمهوری اسلامی) Iran. Qanun assasi (Jomhuri Eslami)
عنوان و نام پدیدآور	: مجموعه حقوق اساسی / نویسندگان محمد ایمانی، رحمت زارعی ؛ بامقدمه علی اکبر گرجی ازندریانی. تهران: چتر دانش، ۱۴۰۱. : ۸۶۴ ص. : ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۵۷۵-۰
مشخصات نشر	: فیپا
مشخصات ظاهری	: کتابنامه: ص. ۸۴۹ - ۸۵۷.
شابک	: حقوق اساسی -- ایران -- راهنمای آموزشی (عالی) Constitutional law -- Iran -- Study and teaching (Higher)
وضعیت فهرست نویسی	: حقوق اساسی -- ایران -- آزمونها و تمرینها (عالی) Constitutional law -- Iran -- Examinations, questions, etc. (Higher)
یادداشت	: قانون اساسی -- ایران Constitutions -- Iran
موضوع	: زارعی، رحمت، ۱۳۷۲- : گرجی ازندریانی، علی اکبر، ۱۳۵۲-، مقدمه نویس : ۲۰۷۰ س : ۳۴۲/۵۵۰۲۳ : ۹۰۱۰۴۳۱ : فیپا
شناسه افزوده	: نام کتاب
شناسه افزوده	: ناشر
رده بندی کنگره	: نویسندگان
رده بندی دیویی	: نوبت و سال چاپ
شماره کتابشناسی ملی	: شمارگان
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: شابک
	: قیمت
	: مجموعه حقوق اساسی
	: چتر دانش
	: محمد ایمانی - رحمت زارعی
	: اول - ۱۴۰۱
	: ۱۰۰۰
	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۵۷۵-۰
	: ۴۹۵۰۰۰ تومان

فروشگاه مرکزی: تهران، میدان انقلاب، خمینیری جاوید (اردیبهشت شمالی)، پلاک ۸۸

تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۹۲۳۲۷ - تلفن فروشگاه کتاب: ۶۶۴۰۲۳۵۳

nashr.chatr@gmail.com

کلیه حقوق برای مؤلف و ناشر محفوظ است.



سخن ناشر

رشته حقوق با تمام شاخه‌ها و گرایش‌هایش، به‌منزله یکی از پرتعدادترین رشته‌های دانشگاهی کشور، تعداد فراوانی از دانشجویان علوم انسانی را به‌خود جلب کرده است؛ دانشجویانی که پس از تحصیل، وارد عرصه خدمت شده و در مناصب و جایگاه‌های گوناگون به ایفای وظیفه مشغول می‌شوند.

منابعی که در دانشکده‌های حقوق، مبنای کار قرار گرفته و تحصیل دانشجویان بر مدار آن‌ها قرار دارد، در واقع، مجموعه کتب و جزواتی هستند که طی سالیان متمادی چنان‌که باید تغییر نیافته و خود را با تحولات و نیازهای زمانه هماهنگ نکرده‌اند.

این، درحالی است که نیاز مبرم دانش‌پژوهان به مجموعه‌های پربار و سودمند، امری انکارناپذیر است. به‌این ترتیب، ضرورت تدوین کتب غنی و ارزشمند برای رفع نیازهای علمی دانشجویان رشته حقوق و نیز رشته‌های متأثر از آن، باید بیش از گذشته مورد توجه قرار گیرد؛ کتاب‌هایی که روزآمدی محتوای آن‌ها از یک سو و تناسب آن‌ها با نیاز دانش‌پژوهان از سوی دیگر، مورد توجه و لحاظ ناشر و نویسنده، قرار گرفته باشد.

مؤسسه آموزش عالی آزاد چتر دانش، در مقام مؤسسه‌ای پیشگام در امر نشر کتب آموزشی روزآمد و غنی، توانسته است گام‌های مؤثری در همراهی با دانشجویان رشته حقوق بردارد. این مؤسسه افتخار دارد که با بهره‌مندی از تجربیات فراوان خود و با رصد دقیق نیازهای علمی دانشجویان، به تولید آثاری همت گمارد که مهم‌ترین دستاورد آن‌ها، تسهیل آموزش و تسریع یادگیری پژوهندگان باشد. انتشارات چتر دانش امیدوار است با ارائه خدمات درخشان، شایستگی‌های خود را در این حوزه علمی بیش از پیش به منصفه‌ی ظهور برساند.

فرزاد دانشور

مدیر مسئول انتشارات چتر دانش

۶..... دفتر نخست: کلیات حقوق اساسی

۷.....	فصل نخست: چشم‌انداز کلی.....
۳۳.....	تست‌های طبقه‌بندی‌شده فصل اول.....
۴۰.....	فصل دوم: دولت-کشور.....
۷۱.....	تست‌های طبقه‌بندی‌شده فصل دوم.....
۸۵.....	فصل سوم: رژیم سیاسی.....
۱۱۴.....	تست‌های طبقه‌بندی‌شده فصل سوم.....
۱۲۷.....	فصل چهارم: ساختارهای حکومت و نهادهای فرمانروا.....
۱۶۱.....	تست‌های طبقه‌بندی‌شده فصل چهارم.....
۱۷۱.....	فصل پنجم: مردم و حکومت.....
۲۰۹.....	تست‌های طبقه‌بندی‌شده فصل پنجم.....

۲۱۴..... دفتر دوم: حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران

۲۲۴.....	فصل نخست: اصول کلی.....
۲۵۰.....	فصل دوم: زبان، خط، تاریخ و پرچم رسمی کشور.....
۲۵۵.....	فصل سوم: حقوق ملت.....
۳۰۱.....	فصل چهارم: اقتصاد و امور مالی.....
۳۵۱.....	فصل پنجم: حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن.....
۳۶۵.....	فصل ششم: قوه مقننه.....
۳۹۹.....	مبحث دوم: اختیارات و صلاحیت مجلس شورای اسلامی.....
۵۱۲.....	فصل هفتم: شوراها.....
۵۲۸.....	فصل هشتم: رهبر یا شورای رهبری.....
۵۶۱.....	فصل نهم: قوه مجریه.....
۵۶۱.....	مبحث اول: ریاست‌جمهوری و وزراء.....
۶۹۴.....	مبحث دوم: ارتش و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.....
۷۱۱.....	فصل دهم: سیاست خارجی.....
۷۱۶.....	فصل یازدهم: قوه قضائیه.....
۷۷۴.....	فصل دوازدهم: صداوسیما.....
۷۸۰.....	فصل سیزدهم: شورای عالی امنیت ملی.....
۷۸۲.....	فصل چهاردهم: بازنگری در قانون اساسی.....

۷۸۵..... آیین‌نامه داخلی مجلس شورای اسلامی

۸۴۹..... منابع و مآخذ

۸۵۸..... فهرست تفصیلی

دیباچه

به نام خداوند جان و خرد

قانون اساسی به مثابه ناموس ملی

قانون اساسی ناموس دولت - ملت است. دولت‌های مدرن دموکراتیک را می‌توان برآمده از نوعی قرارداد اجتماعی دانست. این قرارداد در عالم واقع و در هیچ نقطه تاریخی ظهور و بروز عینی نداشته است، اما وضع قانون اساسی در اغلب کشورهای دنیا را می‌توان یکی از تجلیات همان قراردادگرایی دانست.

قانون اساسی در حقیقت قراردادی است که میان دولت و ملت منعقد می‌شود و بر مبنای آن حقوق و تکالیف طرفین معین و سازوکارهایی برای تضمین آنها پیش‌بینی می‌شود. حق‌ها و تکالیف‌های مندرج در قانون اساسی قلمرو معنایی و اجرایی ثابت و متعینی ندارند. زبان جامعه، قلم قاضی، و بازوی مجری است که در قبض و بسط دایره حق‌ها تأثیرگذار است.

به دیگر سخن، زبان پنجره ورود به دنیای حقوق است. با زبان و کلمه است که قانون اساسی قابل فهم می‌شود. معرفت برآمده از قانون اساسی هم منظومه‌ای از معنایی است که ما به کلمات می‌دهیم. در این وادی، بی‌طرفی مطلق ممکن نیست، زیرا نفس معنا بخشی به کلمات، ما را از بی‌طرفی مطلق خارج می‌کند. گرچه، بی‌طرفی داوران و دادرسان خصلتی نیکو و قاعده‌ای بنیادین است، اما همان‌ها نیز در تفسیر عدالت و نظم عمومی بر اساس بینش‌ها و روش‌های خود عمل می‌کنند.

طرفه آنکه، قانون اساسی هم مانند هر موجود دیگری پس از تولد سیرت و صورت و سیورورت ویژه‌ای می‌یابد که فهم آنها در مجموع معرفت خاصی را شکل می‌دهد که می‌توان آن را معرفت قانون اساسی نام نهاد.

جناب آقای محمد ایمانی، دانشجوی نخبه، جستجوگر، ژرفانگر و کوشنده حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی است که گفتمان حقوق عمومی را، نه از سر تفنن یا اجبار، که از سر عشق و دردمندی برگزیده و می‌کوشد نقشی اثرگذار در تکوین معرفت حقوق عمومی داشته باشد.

کتاب پیش رو، نخستین کتابی است که از قلم پرپار او ساطع شده و آقای رحمت زارعی نیز در این مسیر به او یاری رسانده است. این کتاب به بیان کلیات حقوق اساسی و شرح و تفسیر ایجازگونه اصول قانون اساسی می‌پردازد و می‌تواند دانشجویان و کنشگران حوزه‌های گوناگون حقوق را به کار آید.

علی اکبر گرجی آزندریانی

عضو هیئت علمی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

دفتر نخست

کلیات حقوق اساسی

فصل نخست: چشم‌انداز کلی

در این فصل ابتدا به مقدمات و زمینه‌ها می‌پردازیم سپس نسبت حقوق اساسی و سایر رشته‌ها را بررسی می‌کنیم در نهایت منابع حقوق اساسی را برمی‌شماریم.

بخش نخست: مقدمات و زمینه‌ها

در این بخش پیدایش اصطلاح حقوق اساسی، روند تکاملی آن، رشد حقوق اساسی کلاسیک در حقوق غربی، مفهوم و موضوع حقوق اساسی و رسالت و هدف آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

● گفتار نخست: پیدایش اصطلاح

در این گفتار ابتدا به حقوق اساسی و سپس نهادهای سیاسی می‌پردازیم.

۱- حقوق اساسی

اندیشیدن درباره موضوعاتی چون جامعه، دولت و حکومت، ذهن بشر را از همان ادوار باستانی به خود مشغول کرده است. متفکران و فیلسوفان در جهت یافتن بهترین شیوه‌ی حکومت و وصول به جامعه آرمانی یا مدینه فاضله، به شدت کوشیده‌اند.

افلاطون‌ها، ارسطوها، فارابی‌ها، غزالی‌ها، ابن‌سیناها و امام فخر رازی‌ها و نخبگان بی‌شمار دیگری، همت خود را مصروف تحلیل جامعه و دولت و حکومت کردند، بر اساس جهان‌بینی ویژه و ارزش‌های گران‌مایه خود، به تبیین مسائل و شکافتن معضلات و حل مشکلات پرداخته‌اند.

پیش‌تر از دوره کنونی، تا اواسط قرن نوزدهم، این رشته را زیر عنوان «حقوق سیاسی» یا گاهی «حقوق عمومی» می‌نامیدند. چنان‌که اگر به آثار فلاسفه و نویسندگان قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم مراجعه کنیم، ملاحظه می‌کنیم که از حقوق سیاسی زیاد سخن به میان آمده است.

در این مقام، پرسشی که به ذهن می‌رسد این است که چرا اصطلاح «حقوق اساسی» جانشین «حقوق عمومی» یا «حقوق سیاسی» شد؟ پاسخ‌گویی به این پرسش، مستلزم بخش‌کردن پرسش به سه جز متمایز است.

نخست، علت ترک اصطلاح حقوق عمومی این بود که چنین عنوانی امروز، در گستره‌ای بسیار وسیع‌تر از موضوعات مطروح در حقوق اساسی به کار می‌رود. منظور از حقوق عمومی، رشته‌ای حقوقی است که در آن به بحث و مذاقه و بررسی قواعد و مسائلی می‌پردازیم که با جامعه، با اجتماعات متشکل بشری و خلاصه با دولت-کشور به معنای وسیع کلمه ارتباط می‌یابد. حقوق عمومی، اعم از حقوق اساسی است.

دوم آنکه «حقوق سیاسی» در وهله نخست، این معنا به ذهن متبادر می‌کند؛ حقوق اشخاص در رابطه

با دولت و اجتماع. این جنبه، تنها بخشی از کل حقوق اساسی را تشکیل می‌دهد. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۲۹ تا ۳۴)

سوم که حقوق اساسی پایه و اساس حقوق عمومی است. (محمودی گیلانی، ۱۳۹۷: ۱۳) در دهه ۱۹۵۰-۱۹۶۰ میلادی به تدریج در دانشگاه‌های اروپا بر عنوان «حقوق اساسی» ترکیب «نهادهای اساسی» نیز افزوده می‌شود، لیکن گرایش‌های نوینی عملاً از رهگذر رسالات و کتب و آثار دانشمندان فن نیز به چشم می‌خورد که نخست، عنوان «نهادهای سیاسی» را پیش از «حقوق اساسی» می‌آورند و سپس کار به جایی می‌رسد که برخی از مؤلفان نامدار و استادان فن، ترجیح می‌دهند که به نهادهای سیاسی» در نام‌گذاری آثار خود اکتفا کنند و از ذکر اصطلاح «حقوق اساسی» سر باز زنند؛ یعنی اینان کلیت مفهوم «نهادهای سیاسی» را دربرگیرنده مفهوم حقوق اساسی نیز به شمار می‌آورند.

۲- نهادهای سیاسی

از آنجا که رواج این اصطلاح، امری جدید و حدود، دامنه و موضوع آن نامشخص است، نخستین پرسشی که در این زمینه مطرح می‌شود این است: «نهاد سیاسی چیست؟» و در باره این اصطلاح چه مفاهیمی خلق شوند که کم‌کم در حقوق اساسی وارد شوند و در پی آن هستند که حقوق اساسی را در پهنه خویش مستحیل سازد و آن را در خود فرو گیرند؟

برای شناخت مفهوم «نهاد سیاسی» باید روشن شود که اولاً «نهاد» چه معنایی دارد و ثانیاً «سیاست» کدام است؟ امیل دورکهم^۱، جامعه‌شناس مشهور فرانسوی، نهادها را عبارت از اندیشه‌ها، باورها، رسوم و عادات و کارکردهای اجتماعی می‌داند که فرد ناگزیر خود را در برابر آنها می‌یابد و چاره‌ای ندارد که در برابر تمام یا بخشی از آنها تمکین کند. موریس هوریو^۲، حقوق‌دان صاحب‌نظر، در تئوری بنیادین و نهادی خود برای تبیین نحوه تولد دولت و لزوم موجودیت آن گمان می‌کند، همه افراد برای پی‌افکندن اجتماع و تأمین مؤسسه عمومی، دولت اراده‌های خود را به سوی نقطه مشترکی جهت می‌دهند. از هم‌گرایی و تقاطع این اراده‌ها بنیاد قدرت مشترک تجلی می‌کند و از آن میان، نهاد دولت، پا به عرصه هستی می‌گذارد. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳، ص ۳۵). حقوق را نیز می‌توان در قالب نهاد مورد بررسی قرار داد. افزون بر آن، بنا به نظر گروهی از حقوق‌دانان، نهاد عبارت است از مجموعه‌ای از قواعد و دستاوردهای حقوقی و سیاسی که در اثر ترکیب و تألیف قواعد عرفی و قانونی به وجود آمده‌اند.

برای تعریف سیاست، ابتدا بررسی تعریف انسان از نظر ارسطو ضرورت دارد. از نظر ارسطو، انسان حیوانی مدنی است. در این صفت مدنی، هم معنای اجتماعی نهفته است و هم مفهوم سیاسی؛ زیرا حیوان هم مانند انسان، «اجتماعی» است. در فرهنگ آکادمی فرانسه معنای کلمه سیاست چنین آمده است: «شناخت کلیه مسائلی که با فن حکومت در یک دولت و رهبری روابط خارجی آن مربوط است.» فرهنگ لیتیره نیز، سیاست را این‌گونه توصیف می‌کند: «علم فرمان‌روایی

1. Emil Dirkem

2. Maurice Hauriou

دولت‌ها، یا فن حکومت‌کردن دولت و رهبری روابط آن با سایر دول.» لذا با این دید، سیاست در قلمرو گسترده‌تری از حوزه عملکرد دولت مورد بررسی قرار می‌گیرد و از صورت «علم دولت» خارج می‌شود و کسوت «علم قدرت»، به خود می‌پوشد؛ چراکه تعارض و پیکار میان فرمانروایان و فرمانبران، منحصر به چهارچوب سیاسی دولت نیست و در همه جوامع، موضوع نخستین این کنش‌ها و واکنش‌ها، قدرت است. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۳۴ تا ۴۰).

● گفتار دوم: روند تکاملی

حقوق اساسی کنونی، همانند سایر یافته‌های انسان، دستاورد قرون و اعصار است. از آن‌رو که هر چیز اگر منشاء انسانی داشته باشد، به یک‌باره ایجاد نمی‌شود، بلکه به تدریج رشد می‌یابد و تکامل می‌پذیرد. از آنجا که سرمایه‌های علمی امروز، نتیجه مسیر گذشتگان است، لذا هرچه امروز داریم، میراث دیروز است و آنچه فردا خواهد بود، از امروز ما بی‌نیاز نخواهد بود. حقوق اساسی، به یک تعبیر، «مولود رابطه بین سیاسی فرد و جامعه، آن است.»

۱- منشاء تاریخی

در میان کشورهای باستانی، که به‌عنوان محل رشد و پرورش «فکر و عمل» در این باب قابل اعتنا هستند، می‌توان از مصر باستان، ایران کهن، یونان و روم قدیم نام برد. علت اصلی گزینش این کشورها یکی به سبب اثرگذاری عمیق آنان بر زمینه نظام‌های سیاسی به‌طور اعم، و دیگری فراهم‌آوردن مصالح و اسباب حقوق اساسی جدید در تمدن غرب، به‌طور اخص، و سپس جهانگیر شدن نظام‌ها و شیوه‌های حاصل از آن در تمام نقاط عالم است.

۲- شکل‌گیری حقوق اساسی جدید

نوزایش حقوق اساسی در اواخر قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم هم انجام می‌گیرد. این نوزاد، در عین اینکه از گذشته‌ها نشانه‌هایی دارد، چون در شرایط و محیط تازه‌ای پا به عرصه وجود نهاده، پس همه آثار زمان و مکان در ترکیب او به کار رفته است. این شرایط و کیفیات جدید چه هستند؟ حقوق اساسی قدیم، حقوق «مدینه» یا «دولت شهر» است. به صورت طبیعی اقتضای تکامل حقوق اساسی در ابعاد کوچک مانند دولت شهرهای یونانی مانند آتن و اسپارت یا دولت - شهر رم، طرح شیوه عملکرد حکومت و رابطه مردم با قدرت را به‌گونه خاص و محدود است. تعداد شهروندانی که باید از قانون اساسی خود بهره‌مند شوند از چندین هزار نفر تجاوز نمی‌کنند. امپراطوری رم یا شاهنشاهی ایران، مجموعه‌هایی بزرگ از واحدهای کوچک و غالباً ناهمگون تشکیل شده‌اند و مفاهیم آزادی و شهروندی در قالب‌های محدود پایه‌ای درک می‌شود (مدینه‌های یونانی). برعکس هنگام شکل‌گیری حقوق اساسی جدید، بشر مرحله دولت شهر را پشت سر گذاشته و مفهوم «ملت» و به‌همراه آن «دولت - ملت» یا «دولت - کشور» چهره خود را نمایانده است.

انسان هنگامی به مرحله حقوق اساسی جدید گام گذاشت که نوزایش (رنسانس) را پشت سر گذاشته و انقلاب صنعتی، طبع و ماهیت روابط اجتماعی را دگرگون کرده بود. اندیشه، فلسفه و بینش جدید

در باب زندگی، انسان‌ها با تجزیه و تحلیل و با استفاده از تجارب قرون و اعصار به خلاقیت رسیده بودند. علما و دانشمندان و فلاسفه، در پی یافتن روش‌های کمال مطلوب، در کتابخانه‌ها، در آزمایشگاه‌ها، و در کنار ماشین‌ها و مخترعات خود به کوشش‌های ذهنی خود شتاب بی‌مانندی بخشیده بودند. دانشمندان و خردمندان این هدف را دنبال می‌کردند که جهل و بندگی را به کنار زنند و خرد بشری را معیار و ضابطه راه و رسم‌های نوین قرار دهند. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۳۵ تا ۳۹)

تحول در ابزار تولید، انسان‌هایی را که به صنعت و تجارت و خدمات می‌پرداختند، کم‌کم به این موضوع منجر شد که طبقه بورژوازی در برابر نظام فئودالیت در حال افول، قد برافراشت و بر آن شد تا قواعد و نظامات ویژه خود را جایگزین نظام کهن کرد و سیطره قرون و اعصار پادشاهی مطلق، اشرافیت و فرمانروایی گروه‌های محدود را که محصول نظام فئودالی بودند درهم نوردید. اندیشه اصالت آزادی، فردانگاری و سرشکن شدن قدرت، به وسیله اصل تفکیک قوا، در سرلوحه مرام و مکتبی قرار گرفت که در صدد ایجاد قوانین اساسی و مرزگذاری در برابر نموده‌ها و نمادهای قدرت بود، لذا حقوق اساسی جدید، در آغاز کار خود، جهت‌دار و کمال مطلوب طلب بود. (همان، ۴۰ تا ۴۹)

● گفتار سوم: رشد حقوق اساسی کلاسیک در متون غربی

مسیری که از اواخر قرون وسطی در غرب آغاز می‌شود و تا قرن نوزدهم ادامه می‌یابد. به تدریج همراه با خود اشکال جدیدی از حقوق اساسی را به وجود می‌آورد. فضایی به وجود می‌آید که در درون خود نطفه حقوق اساسی مدرن را می‌پروراند. مشخصات عمده و برجسته این فضای فکری و تجربی را که موجب رشد این نهال بارور می‌گردد به اختصار بازگو می‌کنیم:

۱- انسان، موجودی قابل اعتماد

اثبات شخصیت و حیثیت ذاتی فرد انسانی که در قرن هجدهم و نوزدهم مورد توجه جوامع غرب قرار گرفت، ریشه در تمدن‌های باستانی داشت. قراردادن فرد، در مرکز ابتکار و مسئولیت در دولت شهرها، به ویژه توسط فلاسفه یونان آغاز شد، با ظهور مسیحیت شدت گرفت، در عصر نوزایش احیا شد و هنر نقاشی و مجسمه‌سازی و موسیقی و تئاتر و داستان‌سرایی به آن وجه تازه‌ای بخشید و در سده‌های جدید به‌عنوان مکتب اصالت فرد، موجد بسیاری از استنتاجات فلسفی و سیاسی و حقوقی واقع شد. اندیشه فردگرایی، در واقع حماسه انسان، نیک‌بودن فطری وی و اعتماد به اصالت اوست.

در دوران فئودالیت، تعبیر احترام به افراد، فقط در محدوده آریستوکراسی؛ یعنی طبقه ممتاز اشراف قابل پذیرش است.

در دوره رنسانس، ارمغان‌های گوناگون گذشته، از حیث فلسفه و اندیشه و بینش دینی در باب فرد در هم می‌آمیزد و نسبی‌بودن نظریه‌ها را در باب فرد، پایه می‌نهد؛ چرا که بشر فطرتی دوگانه اعم از

خوب و بد دارد هم می‌تواند فرشته باشد هم اهریمن.

در قرن هجدهم، بنا به گمان دایرةالمعارف نویسان و به‌ویژه ژان ژاک روسو، انسان ماهیتاً خوب خلق شده است. فردگرایی جنبه خوش‌بینی افراطی به نوع بشر را پیدا می‌کند. به‌گونه‌ای که در خوبی انسان و طبیعت ستایش‌انگیز وی شکی نیست، بلکه این نهادهای اجتماعی هستند که انسان را از طبیعت خود می‌گردانند و فاسد می‌کنند.

مشارکت همگانی افراد در پایه‌گذاری سرنوشت خود، آزادی رفت‌وآمد، آزادی‌های اقتصادی، آزادی اندیشه، سخن و مطبوعات و برابری افراد با یکدیگر از لحاظ حقوقی از نمودهای این اندیشه‌هاست. جهش بزرگ فکری این قرن، تعمیم مفهوم فرد به تمام انسان‌ها است. طبق این دکترین، دیگر نمی‌توان حقوق و آزادی‌ها و اختیار گزینش نمایندگان را منحصر به طبقه یا گروه خاصی کرد.

اما در برابر مکتب اصالت فرد، بینش سوسیالیستی قد برمی‌افرازد. جامعه را اصل و فرد را پدیده‌ای مستحیل در جامعه تلقی می‌کند. مطلق‌گرایی فردی را مذموم می‌شمارد و آن را سرچشمه اختلافات و تعارض‌های گروهی و طبقاتی می‌داند. اعتماد مفرط به فرد انسانی در این‌گونه بینش‌ها مردود به شمار می‌آید. لیکن با وجود همه این تحولات، گرایش غالب در غرب، به‌ویژه هنگام تدوین قوانین اساسی بر مأخذ جهان‌بینی مکاتب فردگراست. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۴۱ تا ۴۹)

۲- گفت‌وشنود، راه اصلی رسیدن به حقیقت

تبادل‌نظر و اندیشه از راه گفتگو برای عرضه‌داشتن متقابل بینش‌ها و قضاوت‌ها یکی از پایه‌های اصلی دموکراسی به شمار می‌رود. این گفت‌وشنود، در سطح فرد با فرد، گروه با گروه، فرد با دولت و همچنین بین نهادهای حاکم، از اصولی است که بدون آن نمی‌توان در جهت کمال مطلوب جامعه، برای وصول به حقیقت و عدالت، تعالی یافت. گفت‌وشنودهای سقراطی از همان زمان یونان قدیم به لحاظ همین اتصال به حقیقت در متن تمدن باستانی جای خود را باز یافته بود. در مقابله بین عقاید، در تعارض‌گویی، در کوشش ذهنی برای ارائه خلاقیت‌های فردی، در سفر از عالم محسوس به عالم مجرد و برعکس، انسان‌ها در سیر و سلوک به‌سوی حقیقت با یکدیگر همراهی می‌کنند.

در دنیای مدرن قبول اصل چندگانگی احزاب سیاسی، لازمه گفتگو بین نهادهای سیاسی است. در نظام تک‌حزبی، گفت‌وشنود به‌معنای تمام عیار آن، در بین نیست. باید دست‌کم دو یا چند حزب وجود داشته باشد تا بتوان در معارضه آنها با یکدیگر به یک گفتگوی سازمان یافته دست یافت.

سپس، وجود تفکیک قوا و تقسیم وظایف به اندام‌های مناسب، گفتگو و تبادل عقیده را ضمن انجام وظایف قانونی بین قوای مختلف به وجود می‌آورد. هرچه جامعه پیشرفته‌تر، مردم آگاه‌تر، رسانه‌های گروهی گسترده‌تر و مطبوعات آزادتر باشند، امکان مشارکت مردم در گفتگو با قدرت افزون‌تر می‌شود. در قرن جدید، گفت‌وشنود از حدود «دولت - شهر» یا حتی «دولت-کشور» نیز فراتر می‌رود و زیر تأثیر تمایلات بین‌المللی قرار می‌گیرد و وسایل ارتباط جمعی، سرنوشت ملت‌ها را هرچه بیشتر با یکدیگر پیوند می‌دهند، حقوق بین‌الملل حاکم بر این روابط است. (ضیایی

۳- تنظیم عاقلانه رابطه فرد و اجتماع

زمینه نوینی که در قرن هجدهم و نوزدهم و سپس بیستم برای رشته حقوق اساسی فراهم آمد، میل جوامع به سمت علم‌گرایی و عقل‌گرایی بود.

در ابتدا چهار کشور در تکوین حقوق اساسی سهم بسزایی داشتند:

نخست، کنفدراسیون سوئیس، با پایه‌گذاری اتفاق دول حاکم، توسط نمایندگان مردم کانتون‌های سه‌گانه اوری، آشویتس، اوتروالده در قرن سیزدهم، نخستین کشوری بود که با مددیافته‌های ایام باستان، از طریق شیوه‌های مردم‌سالارانه، قالب‌گیری اصیلی از اراده‌های حاکم، کشورهای مختلف را در یک حاکمیت کنفدرال ارائه داد.

دوم، انگلستان از حدود اواخر قرون وسطی، نظام نمایندگی را در نهادهای خود باب کرد و سپس اصل امنیت شخصی و تضمین‌های آن، و بالاخره رژیم پارلمانی یا حکومت کابینه را در برابر اقتدار مطلق پادشاه به وجود آورد.

سوم، ایالات متحد آمریکا، در قرن هجدهم، اساس حکومت فدرال را ریخت و آن را با رژیم ریاستی در هم آمیخت و اهمیت مقام قوه قضائیه را در تضمین آزادی‌ها و تعادل بین قوای سه‌گانه و نحوه و هنگام دخالت آن را مشخص ساخت و شیوه خاص تفکیک مطلق قوا را با برداشت متفاوت از انقلابیون فرانسه، از میان نظریه‌های لاک و مونتسکیو، برگزید.

چهارم، ارمغان مهم فرانسه، در غنی‌ترکردن نظری و عملی حقوق اساسی عبارت از معقول‌سازی، و جای‌دادن نهادها و نظام‌ها در چهارچوب ساخت‌های دکترینی بود. علمای این کشور، کوشش وسیعی را در مطالعه رژیم‌های موجود در کشورهای جهان آغاز کردند و با روش‌های جامعه‌شناختی، حقوقی و فلسفی، به‌منظور ایجاد نظام نظری، در این باب کمک‌های شایانی نمودند. مونتسکیو را با کتاب روح‌القوانینش می‌توان به‌حق، پدر نظریه‌پردازان جدید حکومت در دنیای غرب شناخت که کوشش‌های او بعداً توسط ژان ژاک روسو با نظریه قرارداد اجتماعی و سپس الکسی دو توکویل و بن‌ژامن کنستان و مردان انقلاب کبیر فرانسه دنبال شد.

در این میان، مکتب سوسیالیسم نیز در ایجاد آنتی‌تز (برابر نهاد) فردگرایی و اصالت‌بخشیدن به اجتماع، با دیدی دیگر، در ایجاد گفتگو بین مکاتب و در نتیجه پیشبرد نهضت، سهم به‌سزایی داشت. به‌ویژه با ظهور مارکسیسم در اواسط قرن نوزدهم، تبیینات جدیدی از مسائل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به دست داده شد. جهان‌بینی مارکسیستی با نوشته‌های کارل مارکس و انگلس، دو نفر از عمده‌ترین فلاسفه آلمانی که توسط شاگردان و رهروان بعدی تکامل یافت، اثر خود را در زمینه حکومت و دولت و رابطه جامعه با فرد و توجیه نظام سوسیالیستی، عملاً در قوانین اساسی برجای گذاشت. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۵۰-۵۸)

قانون اساسی که به زبان فرانسوی، کُنستیتوسیون نامیده می‌شد، در واقع، مفهوم جدیدی نیست، بلکه در دوران باستان نیز شواهدی دال بر وجود آن، وجود داشت که گاهی این واژه تقریباً به‌معنای امروزی آن به کار می‌رفت. لکن، اهمیت قانون اساسی در عصر جدید، یکی به‌سبب کاربرد نوین

آن در سطح گسترده دولت-کشور و دیگری ادعای فراگیرندگی قواعد و اصول مندرج در آن، به‌عنوان مقررات پایه‌ای و اساسی، در کلیه سطوح زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است. در حال حاضر، حقوق اساسی، دیگر محدود به بررسی قوانین اساسی نمی‌شود، چراکه قانون اساسی منعکس‌کننده بخشی از واقعیات رژیم سیاسی یک کشور است و لاغیر. تمام آنچه که به‌صورت واقعیات سیاسی در درون جامعه‌ای جریان دارد، قاعدتاً به‌صورت اصل و ماده در قانون اساسی نمی‌آید یا اگر بیاید به‌گونه اشاراتی گذراست. بدین سبب است که به گفته موریس دوورژه «حقوق اساسی کمتر از گذشته حقوق «قانون اساسی» و بیشتر از پیش به شکل حقوق «نهادهای سیاسی» است که امکان دارد در متن قانون اساسی گنجانیده شده باشد یا خیر.»

به بیان دیگر، این نکته محقق شده که قانون اساسی، صورت قانونی شده نهادهای سیاسی و پدیده‌های سیاسی موجود در جامعه است که کل آن ارزش «قانونی» و «قاعده‌ای» دارد. ولی این بدان معنا نیست که همه صورت‌بندی‌ها و واقعیات‌های خفته در روابط سیاسی را در بطن خود گنجانده باشد. اصولاً کمتر رژیمی را می‌توان یافت که همه ویژگی‌های آن در گذرگاه عمل، برگردان قانونی داشته باشد. متن، چیزی است و عمل و واقع، چیز دیگر.

از لحاظ تاریخی این دو اصطلاح «حقوق اساسی» و «نهادهای سیاسی» تاکنون در برابر هم، سه وضع متفاوت داشته‌اند.

نخست، جنبه انقلابی و تجددطلبی حقوق اساسی در برابر نهادهای سیاسی تکیه بر قانون اساسی برای بررسی‌های حقوق اساسی، نمودار روح نوآوری و دگرگون‌کننده در برابر آنانی بود که با بازگشت به مفهوم نهاد، رؤیای حفظ وضع موجود آن روزگار و عرف و سنت اجتماعی را در سر می‌پروراندند؛

دوم، نهادهای سیاسی به‌مثابه نشان تحول اگر در آغاز انقلاب‌های سیاسی، گرایش به قانون اساسی، خاص انقلابیون بود، امروزه در اغلب کشورهای عالم، تکیه بر قانون اساسی، معنای حفظ وضع موجود و نگهداری دستاوردهای جامعه را می‌دهد و از آن مفاهیم استقرار و استمرار و مداومت به ذهن می‌رسد؛ سوم، مفاهیم دوگانه حقوق اساسی و نهادهای سیاسی به‌عنوان مکمل هم یا مستحیل در یکدیگر همان‌گونه که در بالا نیز گفتیم این دو مفهوم که نخستین آن بر «شکل» و کالبد و قاعده تشریفاتی مبتنی است، و دومی بر واقعیاتی «مادی» که در بستر جامعه جریان دارد، برای بسیاری از علما و دانشمندان و روشنفکران این رشته از یکدیگر جدا نیستند و ذکر هر دو اصطلاح با هم و درهم، مؤید دامنه و برد رشته موردنظر ما هستند؛ (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۵۸ تا ۶۲)

● گفتار چهارم: مفهوم و موضوع حقوق اساسی

سعی در بررسی حقوق اساسی از لحاظ موضوعی، ما را لزوماً به‌سوی سنجش مفاهیم و مضامین و ترسیم حدود مرزهای این رشته می‌کشاند.

ما در این قسمت می‌کوشیم که ضمن تشریح این نظرات، خط سیر تطور این علم را تا آنجا که مقدور

است بیان کنیم.

۱- حقوق اساسی: تفسیر قانون اساسی

حقوق اساسی به مثابه شاخه‌ای از حقوق که قواعد مندرج در قانون اساسی را مطالعه می‌کند. این تعریف، همان است که در صفحات گذشته، ضمن رسیدگی به مسئله آموزش رشته حقوق اساسی در دانشگاه‌های اروپا، به آن برخورد کردیم. با منحصر کردن حقوق اساسی به علم قواعد و مسائل مطروح در قانون اساسی، در حقیقت هم آن را محدود کرده‌ایم و هم گسترش داده‌ایم.

در اولین نگاه، مفهوم توسعه بخش قانون اساسی با آنچه که در بالا گفته شد مغایر به نظر می‌رسد. ولی از آنجا که متن قانون اساسی دارای نهادها و قواعدی است که همه جنبه‌های زندگی عمومی یک کشور را در بر می‌گیرد گاهی اصولی را مشاهده می‌کنیم که از مقوله قانون اساسی است، ولی نمی‌تواند مورد بحث و بررسی حقوق اساسی قرار گیرد.

نتیجه آنکه بررسی متن قانون اساسی به مثابه موضوع حقوق اساسی، نه از دید محدودگرا و نه از دید توسعه بخش آن، نمی‌تواند وافی به مقصود بوده باشد.

۲- حقوق اساسی: مطالعه روابط مربوط به دولت

حقوق اساسی، حقوقی است که به روابط مربوط به دولت می‌پردازد. گروهی از اصحاب رأی، حقوق اساسی را به مثابه رشته‌ای می‌دانند که به روابط حقوقی مربوط به قدرت عمومی عالی یعنی «دولت» می‌پردازد. به گمان ما، این گرایش، ماحصل نتیجه‌گیری‌های مکاتبی است که حقوق اساسی را مفهومی نظیر حقوق عمومی به معنای وسیع کلمه گرفته‌اند. در حالی که سیر تحولی حقوق عمومی، موجب بروز دگرگونی‌هایی گردیده که منجر به انقسام آن رشته‌های مختلف شده است و رشته مورد نظر ما، فقط بخشی از موضوعات حقوقی مربوط به دولت را مورد بررسی قرار می‌دهد و لاجرم گونه‌های دیگر این روابط حقوقی به سایر رشته‌های حقوق عمومی سپرده شده است.

۳- نهادهای سیاسی موضوع مطالعه حقوق اساسی

با نگرش به سیر تکاملی نظریات، در حوزه حقوق اساسی و علم سیاست، می‌توان قاطعاً نتیجه گرفت که نظریه نزدیک کردن مفاهیم حقوق سیاسی و نهادهای سیاسی، در حال حاضر، بخش وسیعی را در جهان علم در بر گرفته است. در آثار اکثر استادان دانشگاه‌های اروپا و به ویژه کشور فرانسه این تمایل به چشم می‌خورد. نهادهای سیاسی، در این طرز تلقی به نهادهای دولتی ختم نمی‌شود، بلکه مفهومی است وسیع‌تر از آن و مفهوم دولت (قدرت) نیز در رده سایر نهادها، در درون آن جای می‌گیرد.

با این همه باید متذکر شد که در بین منادیان این نظریه مسلط، دو گرایش محسوس نیز ملاحظه می‌شود. نخستین آن، با آنکه نهادهای سیاسی را موضوع مطالعات حقوق اساسی می‌داند، مع‌ذک می‌کوشد تا این رشته را در ردیف علوم حقوقی محفوظ نگهدارد و گرایش دوم بر آن است که حقوق اساسی را به سوی علم سیاست یا جامعه‌شناسی سوق دهد و آن را از مدار انضباط علمی

حقوق، خارج و روش علمی جامعه‌شناسی را بر آن بار نماید.

در اینجا برای نمونه با ذکر چند تعریف از مهم‌ترین کتب این استادان و تشریح و نقد آنان سعی خواهیم کرد که با بیان دو قرائت اصلی از این موضوع موضوع را به روشنی باز نماییم.

۳- الف) گرایش به‌سوی علم سیاست: در اواخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم، در اثر پویایی اندیشه‌ها، فضای پژوهش، رنگ علم‌گرایی محض به خود گرفته بود. غالب دانشمندان علوم تجربی و اندیشمندان علوم انسانی، در جهت تبیین پدیده‌های اجتماعی، پا در شاهره‌های روش‌های تحقیقی (اثبات‌گرایانه، پوزیتوسیتی) می‌گذاشتند. اعتماد به علوم طبیعی و روش‌های تجربی آن چنان افزایش یافته بود که بسیاری از علما چنین گمان داشتند که باید نقایص روش‌های حقوقی را با واردکردن روش‌های زیست‌شناسی یا جامعه‌شناسی، جبران کنند. البته فکر علمی‌پنداشتن محض پدیده‌های حقوقی، متعاقب بحران روش‌های تفسیر لفظی و کمبودهای مشهور آن، قوت گرفته بود. هوریو، با اعتقاد به اصالت فرد و رد تسلط اجتماع بر آن، نخست به نظام جامعه‌شناختی جدیدی می‌گراید. او به شکل ضمنی طرفدار اصل وحدت حقوق و جامعه‌شناسی می‌شود و تمایل پیدا می‌کند که پدیده‌های حقوقی را در چهارچوب نظم جامعه‌شناسی ویژه‌ای مورد بحث و بررسی قرار دهد، با این همه بالاخره در سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۸ اولویت را به حقوق طبیعی می‌دهد و در نتیجه از مدار پویندگان راه کسانی که می‌خواهند شخصیت خاص حقوق را در جامعه‌شناسی متسحیل سازند، بیرون می‌آید.

در میان متأخران، موریس دوورژه، در جرگه هواداران مکتبی است که از نزدیک‌کردن رشته حقوق اساسی و علم سیاست پشتیبانی می‌کند. ولی شاهین تفکر او به‌سوی انضمام این رشته از حقوق به جامعه‌شناسی سیاسی گرایش دارد، بی‌آنکه بخواهد موجودیت آن را کاملاً انکار نماید. وی پس از بحث و تحلیل نهادهای سیاسی، چنین می‌گوید: «قراردادن نهادها، در برابر قوانین اساسی، از این پس، به‌معنای تکیه بر سنت‌های علیه تحولات با گذشته‌ها، علیه اصلاحات نیست، بلکه تکیه بر سازمان واقعی و عینی جوامع در برابر آن گونه قواعد حقوقی است که ادعای تحقق آن در عالم خارج می‌شود، بی‌آنکه توفیق دستیابی به آن کاملاً فراهم آید. این همان تفاوت بین واقع و حقوق است.» (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۶۳ تا ۷۱) در انگلیس هم بسیاری از علمای حقوق عملاً حقوق اساسی را نادیده گرفتند و آن را با سیاست خلط می‌کردند. (لاگلین، ۱۳۹۵: ۴۳)

۱- وجه تمایز حقوق اساسی با علوم سیاسی در این است که

(ارشر ۹۳)

الف) به مطالعه پدیده قدرت می‌پردازد.

ب) به تحلیل اخلاقی - اجتماعی قدرت می‌پردازد.

ج) به‌صورت اختصاصی به مسئله زمامداری می‌پردازد.

د) با کاربست ابزارها، فنون و مفاهیم حقوقی به تحلیل پدیده قدرت می‌پردازد.

۳- ب) حفظ ویژگی‌های حقوقی حقوق اساسی: همان‌گونه که در بالا اشاره شد، گروهی از حقوق‌دانان عمومی، با وجود پذیرش نهادهای سیاسی، به‌عنوان موضوع بررسی‌های حقوق اساسی، تا آنجا به پیش نرفته‌اند که بخواهند این رشته را صرفاً از مقوله‌های علم سیاست، یا جامعه‌شناسی سیاسی پندارند و آن را از قلمرو حقوق بیرون رانند. واقعیت هم این است که با وجود نزدیک بودن مفاهیم حقوق اساسی با علم سیاست، این دو، از دیدگاه‌های مختلفی به پدیده سیاست یا قدرت می‌نگرند. هم شیوه مطالعه آنها متفاوت است، هم حوزه و طیف کار آنها یکی نیست و هم اینکه ماهیت و شکل پدیده‌هایی که بدان می‌پردازند، از حیث منشاء یا مبداء همواره هم‌سان نمی‌توانند بود.

حقوق، عبارت از مجموعه‌ای از قواعد و مقررات رفتاری الزام‌آوری است که برای انسان‌ها در جامعه برقرار شده و مقصد آن، حکومت نظم و عدالت در روابط اجتماعی است. در واقع حقوق زاینده جامعه بشری است. (قاسم زاده، ۱۳۹۰: ۳) در حقوق اساسی روابط اجتماعی «رنگ سیاسی» به خود می‌گیرد و موضوعات مورد بحث، برخلاف سایر رشته‌های حقوق، مانند حقوق مدنی یا حقوق اداری یا حقوق بازرگانی روابط خاص و صرف افراد با یکدیگر یا با جامعه نیست، بلکه جنبه حکومتی عمومی - سیاسی - تشکیلاتی دارد.

لازم می‌دانیم در همین جا خاطرنشان سازیم که حقوق اساسی با وجود بعضی تفاوت‌های ماهیتی نسبت به برخی دیگر از رشته‌های حقوق، ویژگی‌های جوهری لازم حقوق را دارد و ادله زیر نیز این موضوع را اثبات می‌کند:

نخست، نظام حقوقی، نظامی است که رفتارهای انسانی را به طریقه خاصی چارچوب‌بندی می‌کند. حدومرز روابط فردی و اجتماعی را مشخص می‌کند و قالبی است که این روابط را در جهت ایجاد نظم و عدالت و درستی، در درون خود جای می‌دهد.

دوم، قواعد به اصطلاح حقوقی، به دو جهت کلی از سایر قواعد متمایز می‌شوند: صدور مستقیم یا غیرمستقیم آنها از سوی قدرت عمومی؛ ضمانت اجرای آنها از راه‌های قضایی با اداری.

البته در حقوق اساسی، این نقص در ضمانت اجرا وجود دارد. ولی نباید از آن نتیجه گرفت که این قواعد کاملاً فاقد خصیصه الزامی هستند، چراکه اگر نهاد یا کارگزاری از اجرای مقررات و قواعد حقوق اساسی سر باز زند، نخست زیر بار فشار سایر نهادها و یا قوای نظارت‌کننده، مجبور به اطاعت خواهد شد و آنگاه افکار عمومی که عامل نظارت‌کننده بسیار قوی زندگی سیاسی است، برحسب عرف و اخلاق و نظام‌های ارزشی موجود در جامعه، موجب مهار مسئولان و وادارکردن آنان به اطاعت می‌گردد. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۷۲ تا ۷۴) در چنین ساختاری نظارت معنا می‌یابد. (راسخ، ۱۳۹۸: ۳۱ تا ۳۵)

● گفتار پنجم: رسالت و هدف حقوق اساسی

در گفتارهای پیشین خط سیر رسم‌شده حقوق اساسی را از دیرباز تا زمان حال بررسی کردیم و فراز و نشیب‌های آن را از خلال تحلیل موضوعی نشان دادیم و ضمن پرهیز از اطاله کلام، کوشیدیم تا عمده‌ترین گرایش‌ها را برای تعیین قلمرو خالص این رشته تشریح کنیم.

اکنون نوبت به آن رسیده است تا مشخص کنیم که غرض و رسالت حقوق اساسی چیست؟ در میان انبوه رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی، مفاد و هدف این انضباط علمی چیست؟ هدف، گرامیداشت فرد و برجسته‌سازی کرامت انسان و حفظ و حراست حقوق و آزادی‌های وی است، یا تثبیت و استقرار قدرت سازمان‌های فرمانروا و زمامداران؟ اینها چند نمونه از پرسش‌هایی است که در ارتباط با حقوق اساسی طرح می‌شود و پاسخ به آنها می‌تواند روشنگر بسیاری از موضوعات باشد.

نهضت‌های قرون جدید که به تعبیر سوسیالیست‌ها یا مارکسیست‌ها نهضت‌هایی با خصلت بورژوایی بودند، به صورت طبیعی واکنشی در برابر مطلق‌گرایی، خودکامگی، عدم مشارکت در شکل‌گیری قدرت و بالتبع در فرمانروایی هستند.

در زمان انقلاب فرانسه، تمایلات فردگرایانه افراطی نظیر آنارشیسم تا آنجا پیشرفت کرده بود که هوادارانش چیزی به نام قدرت مجبورکننده و قهری دولت را قبول نداشتند و دولت را فقط سازمان خدمت‌دهنده‌ای می‌پنداشتند که نباید در قلمرو حیات فردی با اقتدار و زور و جبر مداخله کند.

از سوی دیگر، تمایلات سوسیالیستی تا آنجا برای فرد، حق و حقوق قائل بود که به مصلحت کلی اجتماع که پدیده‌ای جدا و متمایز از فرد تلقی می‌شد، لطمه‌ای وارد نیاورد. یعنی به زبان ساده‌تر، هر جا که جامعه با فرد در تعارض می‌افتاد و سود فردی از حیث اقتصادی، اجتماعی و سیاسی با خیر عام در جدال واقع می‌شد، می‌بایستی منافع فرد چون مفهومی وابسته و پیوسته با جامعه موردنظر باشد نه چیزی جدا از آن.

نهضت قانون اساسی، در واقع برآیندی از این دو گرایش بود. حقوق‌دانان و صلحای اجتماع که باید عملاً جامعه را به سوی تشکیلاتی عقلایی به پیش ببرند، در میان این دو جریان باید راهی را انتخاب می‌کردند که هم خیر و مصلحت عام را در برداشته باشد و هم حیثیت و شخصیت فرد، از سوی قدرت افسارگسیخته لگدمال نشود.

قانون اساسی همان قرارداد اجتماعی و میثاق عام است که مردم آزاد و شهروندان صاحب حق، اصول و قواعد مندرج در آن را بر خود حاکم می‌کنند و به طوع و رغبت بر آن گردن می‌گذارند. عاملان و پذیرندگان اصول میثاق و همه افراد به‌مثابه اعضای جامعه هستند، ولی اشخاص ذی‌حق قرارداد را امضا می‌کنند، یعنی اصول تدوین‌شده در متن معینی را می‌پذیرند و خود با اراده خویش آن را بر روابط سیاسی، حقوقی و اجتماعی خود فرمانروا می‌سازند.

زندگی انسانی دارای خصلت دوگانه‌ای است. هم جنبه فردی دارد و هم جنبه جمعی. انسان از یک سو محکوم به زندگی اجتماعی است، زیرا بر اساس قوانین حاکم بر طبیعت، باید ناگزیر به این زندگی جمعی تن در دهد. قوه تمییز و گرایش‌های ناخودآگاه ولی قابل تبیین انسان، وی را به این نتیجه می‌رساند که به تنهایی و جدا از سایرین نمی‌تواند بر دشواری‌های حیات غلبه کند.

انسان‌ها حق دارند سرنوشت خود را در چارچوب جامعه با شرط وجود فردیت خود بسازند و تا هنگامی که این اعمال سرنوشت‌ساز فردی با سود عموم برخورد و تضاد پیدا نکند، به پیش روند. البته پیشرفت انسانی در زمینه مادی و معنوی در مقیاس وسیعی منوط به ساختار و تشکیلات جامعه است.

به هر حال، در قرون اخیر، نهضت آزادی‌خواهی و روی آوردن مردم به حکومت دموکراسی، محصول اعتلای طبقه بورژوازی بود و ماهیت این طبقه ایجاب می‌کرد که هوادار آزادی و برابری انسان‌ها تا آنجا باشد که بتوانند در میدان باز و آزاد رقابت اقتصادی در قالب مالکیت خصوصی عمل کنند. ولی در عین حال، موازین حفظ سرمایه و ایجاد سد و مانع در مقابل دست‌اندازی به حدود مالکیت، چنین اقتضا داشت که همراه با آزادی فردی و حقوق شناخته‌شده انسان‌ها، حکومت قانون در چارچوب متن مدون قانون اساسی برقرار گردد. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۷۵ تا ۷۹)

با این همه حقوق‌دانان غربی در آغاز دو راه کاملاً متضاد را در تبیین رسالت و معنای حقوق اساسی در پیش گرفتند: گروهی به سمت اقتدار و گروه دیگر به سمت آزادی مایل شوند.

۱- حقوق اساسی به مثابه فن مربوط به اقتدار

می‌توان دو استاد برجسته حقوق اساسی، مارسل پرلو و دیگری ژرژ ودل را دو تن از طرفداران جدی این اندیشه دانست. مارسل پرلو، در اثر مقدمه‌ای بر مطالعات حقوقی چنین می‌نویسد:

«این پدیده اقتدار عمومی است که فی‌حد ذاته در وجه حقوقی آن موضوع حقوق اساسی واقع می‌شود. حال اگر قانون اساسی، مطلق‌گرا، اقتدارطلب، میانه‌رو آزادمنش، مردم‌سالار و جز این‌ها باشد، تفاوتی نمی‌کند». او پس از بیان این مقدمات چنین نتیجه می‌گیرد: حقوق اساسی، عبارت است از علم قواعد حقوقی که بر اساس آنها قدرت سیاسی مستقر می‌شود، اجرا می‌گردد و انتقال می‌یابد، لذا موضوعات مطروح در حقوق اساسی از زاویه‌ای «دولتی» یا صرفاً از دیدگاه مسائل عمومی نگریسته شده است.

حقوق اساسی در این سیر فکری، تکنیکی است که به موجب آن به‌طور اخص شیوه‌های حدودمرزگذاری و مقیدسازی نهادهای صاحب قدرت به‌گونه اعم، بررسی علمی نحوه جریان اقتدار در جوامع مختلف، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۷۹)

۱- کدام مورد، تشفیص و استقلال حقوق عمومی را (پی‌ریزی) می‌کند؟ (۱ رشد ۹۲)

الف) اقتدار (ب) اصل نمایندگی

ج) قانونی بودن (د) انتخابی بودن

پاسخنامه

۱ الف

۲- حقوق اساسی به مثابه علم یا فن مربوط به آزادی‌ها

در برابر آنانی که حقوق اساسی را از زاویه «اقتدار» می‌بینند، برخی دیگر معتقدند که باید آن را از نظر «آزادی» دید. میرکین گتزوویچ، رئیس اسبق دانشگاه آزاد علوم سیاسی نیویورک، در کتاب «گرایش‌های جدید حقوق اساسی» که در بین دو جنگ نوشت، حقوق اساسی را به‌مثابه «تکنیک آزادی» توصیف کرد. پرسش مهم این که این گمان از کجا برای او حاصل شده بود؟ پاسخ این است: «به‌دنبال پیروزی متفقین در ۱۹۱۸ نهضت خروشان قانون اساسی، مقارن با آزادشدن

ملت‌های ستم‌دیده نظیر چکسلواکی، یوگسلاوی، فنلاند، استونی و لیتوانی جهش تازه‌ای یافته بود و اصحاب رأی، زیر تأثیر فضای جدید سیاسی، تکیه فراوانی بر مسئله آزادی و آزادسازی انسان‌ها داشتند و لذا مفاهیم «قانون اساسی» و «آزادی» با هم و در ارتباط با هم در اذهان خطور می‌کرد. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۸۰)

بخش دوم: حقوق اساسی و سایر رشته‌ها

در این بخش به رابطه حقوق اساسی با سایر گرایش‌های حقوقی و سایر رشته‌های علوم انسانی می‌پردازیم.

● گفتار نخست: جایگاه حقوق اساسی در میان سایر گرایش‌های حقوقی

در بالا، دلایل حقوقی بودن حقوق اساسی را برشمردیم، یعنی ضمن پذیرش سیاسی بودن ماهیت آن، کوشش کردیم که صبغه حقوقی آن را بنمایانیم، تا حتی‌المقدور با سایر رشته‌های مشابه، به نادرست مشتبه نگردد. اینک هنگام آن رسیده است که تعریف مدنظر را در این قالب پیشنهاد کنیم:

«حقوق اساسی، علم قواعد حقوق موضوعه در چارچوب حقوق عمومی یک کشور است. قواعدی است که «علی‌الاصول» در قانون اساسی بیان شده و ساختارها و صلاحیت‌ها و نحوه عملکرد اندام‌های تشکیلاتی و سیاسی موجود در آن دولت ملی را همراه آزادی‌ها و حقوق پایه‌ای افراد مشخص می‌کند.»

لذا حقوق اساسی:

اولاً- حقوق است؛

ثانیاً- در رده حقوق موضوعه است. یعنی مجموعه‌ای از قواعد زندگی در جامعه است که به وسیله قدرت عمومی صالح، در جهت خیر عام وضع شده و لازم‌الاجرا است.

ثالثاً- جزء حقوق عمومی است. یعنی موضوع آن که تنظیم روابط حقوقی جامعه سیاسی با افراد است با حقوق خصوصی تفاوت دارد.

رابعاً- از شعبات حقوق ملی یا داخلی است. یعنی چون برد و دامنه اجرایی قواعد آن از مرزهای جامعه ملی تجاوز نمی‌کند، از حقوق بین‌دولت‌ها یا حقوق بین‌الملل متمایز است.

یکی از عمده‌ترین وجوه مشخص حقوق اساسی، در میان چهار خصلت برشمرده‌شده در فوق، عمومی بودن آن است. لذا در اینجا به اختصار باید تفاوت‌های بین حقوق عمومی و حقوق خصوصی را به‌طور برجسته‌تری نشان داد.

۱- نسبت حقوق عمومی و حقوق خصوصی

مونتسکیو حقوق سیاسی حقوق عمومی را «روابط میان آنهایی که حکومت می‌کنند و آنهایی که زیر سیطره حکومت به سر می‌برند» تعریف کرده است و حقوق خصوصی را که اصطلاحاً «حقوق

مدنی» می‌نامد، در قالب رابطه‌ای می‌داند که «همه شهروندان میان خودشان دارند.» از سوی دیگر، هستند صاحب‌نظرانی که از زاویه دیگری به مسئله نگاه می‌کنند و این تفاوت‌گذاری را نمی‌پذیرند. مثلاً لئون دوگی با انکار شخصیت دولت و هر شخص حقوقی دیگر، تفاوت اساسی بین حقوق عمومی و حقوق خصوصی را رد می‌کند، چراکه اگر در ملاحظه و تعمیق قدرت عمومی یا افراد، عامل شخصیت را از میان برداریم، طبعاً صفات عمومی و خصوصی دیگر چندان مطرح نخواهد بود. کلسن، حقوق‌دان معروف اتریشی، نیز دولت را در پیچ‌وخم‌های حقوقی مستحیل می‌داند و این نهاد را با نظام قواعد مربوط به افراد، یکی می‌شناسد و از یگانگی فرد و جامعه حمایت می‌کند. پس این‌گونه تفاوت‌گذاری‌ها را مورد انکار قرار می‌دهد.

مکتب سوسیالیستی حقوق، با تکیه بر اصالت اجتماع و مستحیل‌بودن فرد در جامعه نیز طبعاً نمی‌تواند تقسیم‌بندی حقوق را به عمومی و خصوصی به‌عنوان دو مقوله جدا از هم، بپذیرد. از دید تاریخی باید گفت که در قرون وسطی، تفاوت بین عمومی و خصوصی در قلمرو حقوق به‌طور برجسته و متمایز، روشن نیست. بین این دو قلمرو، موارد واسط نظیر جمعیت‌های صنفی پیشه‌وران و مشاغل عمومی وجود دارد.

لکن از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و به‌ویژه بعد از جنگ جهانی دوم، به‌خاطر دخالت‌های روزافزون دولت در امور خصوصی، هرچه دایره اختیارات افراد و در نتیجه حیطه حقوق خصوصی تنگ‌تر می‌شود، به همان نسبت بر وسعت قلمرو حقوق عمومی افزوده می‌گردد. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۸۲ تا ۸۵) به تعبیر برخی از حقوق‌دانان مصلحت اجتماع نیز در این تفاوت نقش دارد. (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۲: ۲۷)

با این همه نباید پنداشت که در علم حقوق، تقسیم‌بندی و تفکیک حقوق عمومی و حقوق خصوصی کلاً امری غیرضروری است. هنوز هم در جوامع غیرکمونستی ما شاهد دو گونه وضع حقوقی متمایز از یکدیگر هستیم: وضع خصوصی و وضع عمومی. حتی پس از فروپاشی شوروی برخی از کشورهای کمونستی مانند چین و کوبا تا حدی این تقسیم‌بندی را پذیرفتند.

برای نمونه به برخی از عملکردها در حقوق عمومی در زیر اشاره می‌کنیم: نخست، تصمیمات یک‌جانبه، قوانین، نظامات (تصویب‌نامه‌ها، آیین‌نامه‌ها از سوی قوای عمومی صادر می‌شوند)؛

دوم، شیوه‌های استثنایی و خاص: مصادره اموال (در صورت محکومیت و نظایر آن) خلع ید (مثلاً در اثر تصمیمات شهرداری‌ها و انجمن شهرها)، اشغال در تصرف اماکن و زمین‌ها؛ سوم، قراردادهای اداری با حق تعیین شیوه‌های ضمانت اجرا، توسط خود دستگاه‌های اداری، مثل اداره اموال خصوصی در مورد طرف قرارداد ورشکسته یا به‌واسطه تغییر شرایط قرارداد؛ چهارم، مالکیت اموال به‌وسیله دولت یا حکومت محلی با مقررات خاص خود؛ پنجم، مسئولیت اشخاص حقوقی و اداری با قواعد ویژه مطلوب؛

ششم، صلاحیت دادرسی مربوط به کارکنان اداری به وسیله دادگاه‌های اداری با شورای دولتی؛ هفتم، شیوه خاص دادرسی در زمینه برخی از جرائم سیاسی توسط مقامات عالی مملکتی یا نوع کیفر برای آنها. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۸۲ تا ۸۵) برای تبیین این جدایی چند نظریه مطرح شده است که در ادامه به آنها می‌پردازیم

۱- الف) نظریه موضوعی: موضوع حقوق عمومی، برای تبیین این جدایی چند فرضیه مطرح شده است که در ادامه به آنها می‌پردازیم دولت، یا به تعبیر وسیع‌تر کلیه نهادهای سیاسی است، در صورتی که موضوع حقوق خصوصی، فرد است. اعتبار این ضابطه، نسبی است، چرا که در حقوق عمومی نیز فرد مطمح نظر قرار می‌گیرد.

۱- ب) نظریه اندامی: حقوق عمومی مربوط به طبقه فرمانروا در برابر طبقه فرمانبر است. در این حیطه حقوقی مورد نظر است که به سازمان‌بندی و تشکیلات و دستگاه‌های حاکم ارتباط می‌یابد. یعنی: موضوعاتی از قبیل، نخست، روابط افراد و نهادهای حاکم، دوم، روابط فرمانروایان با یکدیگر و سوم، روابط بین فرمانروایان و فرمان‌بران، مورد مطالعه و بررسی واقع می‌شود. در حالی که حقوق خصوصی، در درجه نخست روابط بین فرمان‌بران یا به زبان دیگر افراد با یکدیگر را مورد ملاحظه قرار می‌دهد. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۸۶ تا ۸۷) دیدگاه‌های اندام‌وار و یا ابزاروار درباره دولت، زمینه برداشت‌های گوناگون دیگر مسائل عمده به ویژه مسئله اطاعت، مشروعیت سیاسی و آزادی به شمار می‌روند. (بشیریه، ۱۳۹۴: ۲۹)

۱- پ) نظریه مادی: حقوق عمومی، مجموعه قواعدی است که منافع عمومی جامعه را زیر عنوان مصلحت اجتماعی یا خیر عام مورد بررسی قرار می‌دهد. نقطه عطف و مأخذ و مرجع، سود همگانی است. ولی در حقوق خصوصی، توجه به سود فرد و امور خصوصی، اهمیت نخستین را دارد. البته نمی‌توان به شکل قاطعی این جدایی بر این اساس پذیرفت زیرا مجموعه قواعد حقوقی را هدف، منافع عموم است و با این دید حقوق خصوصی نیز دارای چنین خصلتی است. لذا بهتر است گفته شود که حقوق عمومی آن است که در آن منافع عمومی تسلط دارد و حقوق خصوصی آنکه منافع افراد واجد اهمیت اولی است.

۱- ت) نظریه شکلی: در حقوق عمومی، نوع رابطه مطروح در ذات قواعد، یک‌سویه است. عامل اجبار و عمل اقتدارگرایانه در آن نقش مهمی دارد. انسان در درون ترکیبی از قواعد آمره محاط شده است. باید در برابر سازمان‌ها، تشکیلات، نهادها و اداره‌ها سر تسلیم و رضا فرود آورد.

۱- ث) از دیدگاه ماهیت قواعد: قواعد مورد بحث حقوق عمومی، از کلیت و عمومیت بیشتری برخوردار است. منافع مورد حمایت به وسیله حقوق عمومی متعلق به همه شهروندان با کلیه اعضای جامعه است. حمایت از این منافع عمومی، به گونه الزامی آن، ماهیتاً به این گونه قواعد، کلیت بیشتری می‌بخشد. در صورتی که حمایت حقوق خصوصی مربوط به افراد، خانواده، مالک یا مشتری بازرگانی است.

۱- ج) از لحاظ سلسله‌مراتب: حقوق عمومی از حیث سلسله مراتب قبل از حقوق خصوصی قرار

می‌گیرد، چرا که در پناه حقوق عمومی است که حقوق خصوصی به وجود می‌آید و توسعه می‌پذیرد.

۱- چ) از لحاظ پویایی: قواعد حقوق عمومی از حقوق خصوصی، پویایی و تحرک بیشتری دارد.

۲- موضع حقوق اساسی در حقوق عمومی

حقوق اساسی، نخستین حلقه زنجیر به هم پیوسته حقوق عمومی است. اگر بخواهیم رشته‌های حقوق عمومی را به صورت عمودی و از حیث سلسله‌مراتب منظم و مرتب کنیم، حقوق اساسی در رأس این سلسله‌مراتب جای می‌گیرد.

در میان رشته‌های گوناگون حقوق عمومی، حقوق اساسی و حقوق اداری در مجاورت یکدیگر واقع شده‌اند. موضوعات مطروحه در آنها، با یکدیگر نزدیکی فراوانی دارند و لذا مشتبه‌شدن آن دو با یکدیگر محتمل است.

فرق اساسی این دو رشته این است که یکی به «حکومت»، و آن دیگر به «اداره» باز می‌گردد. تفاوت‌های ماهوی بین حکومتی که راه‌بردن و جهت‌دادن به دولت-کشور است و «اداره» که چون ماشینی وسیع و پیچیده، تابع و فرمان‌بر و مجری تصمیمات دستگاه حکومتی و پارلمان است، یکی از وجوه تمایز بین این دو رشته از حقوق محسوب می‌شود. حتی برخی از جامعه‌شناسان، با برش جدیدی که خارج از دید تفکیک قوا به معنای کلاسیک کلمه یعنی مقننه، مجریه و قضائیه می‌باشد، از «قوه سیاسی» و «قوه اداری» سخن می‌گویند. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۸۶ تا ۸۸)

● گفتار دوم: رابطه حقوق اساسی با علوم انسانی

در میان شعب گوناگون حقوق، حقوق اساسی شاید تنها شعبه‌ای باشد که تا این حد به علوم سیاسی نزدیک است. البته این نزدیکی انحصاری نیست، بلکه حوزه گسترده علوم سیاسی به بیشتر رشته‌های حقوق عمومی، دامن می‌گسترده و این امر، گروهی از اصحاب رأی را بر آن داشته است تا حقوق عمومی را در ردیف علوم سیاسی قلمداد کنند.

از سوی دیگر، اگر تعریف «سیاست» را «چیزی که متعلق به مدینه» است، بگیریم یا چیزی که در ارتباط با دولت یا قدرت شکل می‌گیرد، ببینیم، مفهوم آن با «دولتی» یا «عمومی» انطباق می‌یابد. به تعبیر دیگر علم سیاست به مفهوم خرد با نظام‌های سیاسی یا حکومت و نهادهای حکومتی سروکار دارد. (بشیری، ۱۳۹۷: ۱۹)

اثبات نزدیکی حقوق عمومی و بالخصوص حقوق اساسی با علوم سیاسی، نباید ما را به اشتباه یکی‌پنداشتن این دو رشته دچار کند. چرا که، حتی اگر همه رشته‌های حقوق عمومی را جزء لاینفک علوم سیاسی بدانیم، نباید این نکته را نیز از خاطر ببریم که علوم سیاسی شامل مباحث غیرحقوقی نیز هست، کما اینکه دنیای حقوق نیز به حقوق عمومی خلاصه نمی‌شود، بلکه از حدود حقوق به معنای اخص کلمه در می‌گذرد و از علوم معین دیگر نیز برای فهم‌کردن بهتر قواعد حقوقی برخوردار می‌گردد. (قاضی، شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۹۱ تا ۹۳)

۱- نسبت حقوق اساسی و تاریخ

در میان رشته‌های گوناگون، در اینجا یکی به تاریخ سیاسی، به معنای اعم و دیگری به تاریخ عقاید سیاسی، به طور اخص، توجه داریم. تاریخ و حقوق، با هم، از جهات مختلف، روابط متعدد و تنگاتنگی دارند. مشابهت موضوعات مورد مطالعه، این دو رشته علمی را با پیوندهای غیرقابل انکاری به هم متصل می‌کند. اگر در زمینه تحقیق یا تدریس بین آن دو تفاوت‌هایی هست، مع‌ذکب زمینه کار آنها، دارای قلمروهای مشترکی است.

از یک جهت، حقوق واقعیتی است در زمان قاعده حقوقی، به زعم حقوق دانان، قاعده‌ای است که سیر تکاملی خود را طی کرده و به مرحله لازم‌الاجرای در آمده باشد. جامعه‌شناسی حقوقی به ما می‌آموزد که قاعده حقوقی، صورت تبلور یافته نیاز اجتماعی است. از زمانی که نیاز اجتماعی رخ می‌دهد تا دوره‌ای که جامعه به طور طبیعی یا قوه قانون‌گذار به شیوه رسمی و یا نهادی خود آن را تا مرحله نهایی می‌رساند، مدت زمانی لازم دارد. ریشه هر قاعده حقوقی در گذشته است، هرچند که محصول آن در زمان حال، حاصل شده باشد.

با این همه، حقوق اساسی و تاریخ، دارای نقاط افتراق زیادی هستند که به ذکر چند مورد آن اکتفا می‌کنیم:

نخست، حقوق‌دان، جستارگر قواعد است و تاریخ‌نگار، پژوهنده وقایع. دوم، تاریخ، به دنبال منتظم توالی وقایع توجه دارد، چرا که می‌خواهد به این وسیله نشان دهد که فلان واقعه، حاصل فلان وضع گذشته است.

سوم، تاریخ، نظر به تبیین ریشه‌های وقایع دارد. پس لزوماً به ادوار معمولاً به گذشته نسبتاً دوری می‌پردازد، نه به نزدیک حتی ماهیت پژوهش‌های تاریخی اقتضا دارد که برای خارج نشدن از عینیت علم تاریخ، معمولاً کار گذشتگان متأخر و گذشته‌های نزدیک را به آیندگان واگذارد و خود به زمان‌های گذشته دور، بنگرد. در حالی که حقوق، برای شناخت حال، اگر به گذشته برگردد تکیه بر گذشته نزدیک می‌کند و اثرات وقایع نزدیک را بر مسائل حال، تعیین‌کننده‌تر می‌شمارد.

۲- ارتباط حقوق اساسی و فلسفه

حقوق مانند سایر علوم در دامان فلسفه پرورده شده است. فلسفه از لحاظ زمانی، پیش از علم حقوق، وجود داشته است و زمینه‌های لازم را برای اندیشه در باب مکاتب، دکترین‌ها و اصول نظرات آن فراهم آورده است. در میان مباحث فلسفی، فلسفه حقوق و دکترین‌های فلسفی سیاست، به حقوق اساسی بسیار نزدیک هستند.

فلسفه حقوق، اصول حقوقی را بر اساس عقل و طبیعت انسان مطالعه می‌کند، رابطه انسان را با نظم جهانی اشیاء و احوال می‌سنجد و در پی آن است تا از خلال جهان‌بینی‌ها، با توجه به واقعیت حالت نسبتاً ایده آل را دریابد و آنچه را که باید باشد از کل نظام فکری استنتاج کند. پس فلسفه حقوق، از زاویه آرمانی به قواعد و نظام‌ها و نهادها می‌نگرد و آنچه را که «عادلان» است، حقوق می‌انگارد. لذا هنجارها، بر پایه ایده آل نسبی و در ارتباط با اصول اخلاقی و عقلی دسته‌بندی می‌شوند.

۳- رابطه حقوق اساسی و جامعه‌شناسی

در میان مباحث گسترده و روبه‌رشد جامعه‌شناسی، حقوق اساسی در نقطه جامعه‌شناسی سیاسی با این علم به حد اعلاّی تلاقی می‌رسد.

در فاصله بین دو جنگ جهانی، جامعه‌شناسی و حقوق با یکدیگر نزدیک‌تر شدند و این نزدیکی بر غنای هر دو افزود. در بالا گفتیم که برخی از حقوق‌دانان، تحت تأثیر شدید علم‌گرایی پوزیتیویستی، کوشش کردند تا دیواره‌های موجود بین این دو رشته را از میان بردارند و با یکی‌شمردن پدیده‌های حقوقی و پدیده‌های اجتماعی، همان روابط محتوم و استواری را که در شناخت پدیده‌های اجتماعی می‌دیدند در حقوق نیز پیاده کنند. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۹۳-۱۰۲)

پدیده سیاسی، همزاد پدیده اجتماعی است. جامعه و سیاست دو مفهوم توأم‌اند. سیاست، مفهومی وابسته و پیوسته به مفهوم اجتماعی است که در درون آن، نطفه‌بندی شبکه ارتباطی میان افراد عضو جامعه با یکدیگر به وجود بیاورد. ارتباط نیازمندان انسان با هم‌نوعان خود، نخستین عاملی است که فرد را به سوی زندگی اجتماعی سوق می‌دهد. واحد ابتدایی اجتماعی از صورت توده مانند افراد، به شکل بافتی از اعضا حرکت می‌کند. جامعه هنگامی پا به عرصه وجود می‌گذارد که روابط اجتماعی افراد از حالت بی‌ساختاری و بی‌قاعدگی، در چهارچوب ساخت‌بندی‌ها و نهادها، قالب‌گیری شود. حال اگر این واحد اجتماعی، خانواده باشد یا طایفه یا عشیره یا قبیله یا گروه و طبقه و علی‌النهایی جامعه کل، که در برگزیده کلیه جوامع کوچک و خاص است و معمولاً دولت نامیده شود.

به شکل مختصر می‌توان گفت، پدیده سیاست همراه با تحقق قدرت در جامعه رخ می‌نماید. پس چون شکلی از صورت قدرت در همه جوامع دیده می‌شود، پدیده سیاست نیز الزاماً در کلیه جماعات بشری وجود دارد. جدایی‌ناپذیری مفهوم سیاست و جامعه تا آنجا مورد بحث و بررسی علمای فن قرار گرفته است که در شرایط چهارگانه زیر، به عامل سیاست، اهمیت فوق‌العاده‌ای داده شده است. این شرایط به قرار ذیل است:

نخست، اجتماعی متفاوت از سایر اجتماعات؛ یعنی گروه‌بندی انسانی از حیث افراد عضو گروه، نحوه ترکیب آنها با یکدیگر و پیروی از نظام‌های ارزشی و اجتماعی متمایز، به‌صورتی باشد که بتوان آن را از سایر گروه‌بندی‌های انسانی به‌سهولت تشخیص داد.

دوم، وجود قدرت؛ یعنی تحقق این واقعیت که گروهی از افراد بتوانند و قادر باشند رفتار خاصی را به دیگران پیشنهاد، تجویز یا تحمیل نمایند. بنابراین، قدرت از شرایط تشکیل جامعه است. مفهومی است که بی‌آن، جریان مستمر حکومت‌کردن و حکومت‌شدن، فرمان و اطاعت قابل درک نیست. سوم، سازمان‌بندی؛ یعنی جامعه را بدون تشکیلات و نهادهای سازمان‌بندی شده نمی‌توان در عالم خارج تصور کرد.

چهارم، نظم هنجاری؛ یعنی قواعد اخلاقی، حقوقی، رسوم و عادات، موجب ایجاد هنجارهایی شوند، متفاوت از نظام هنجاری سایر جوامع. هنجارهای حقوقی یکی از بارزترین مشخصات اساسی جوامع سیاسی است.

به هر حال، بررسی و مطالعه هر گونه پدیده سیاسی برعهده جامعه‌شناسی یا علم سیاست است، در حالی که حقوق اساسی به هرگونه پدیده سیاسی دل نمی‌بندد، بلکه به پدیده‌های نهادی شده سیاسی، آن هم به قصد چارچوب‌بندی حقوقی آنها توجه دارد. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۹۳ تا ۱۰۲)

بخش سوم: منابع حقوق اساسی

حقوق اساسی، به دلیل سرشت دوگانه حقوقی سیاسی‌اش، دارای حوزه بررسی گسترده‌ای است. دستیابی به کلیه هنجارها و قواعد آن، جز با کاربرد منابع و روش‌های حقوقی و ابزارها و وسایل پژوهشی علوم اجتماعی، ممکن نخواهد بود. تلفیق این شیوه‌ها، در دوره‌ای که فقط به تفسیر لفظی متون اکتفا می‌شد، چندان محلی از اعراب نداشت، لکن امروزه، وضع به گونه دیگری است. اکنون منابع حقوق اساسی عبارتند از: قانون اساسی، قوانین مصوب پارلمان (عادی)، آرای دستگاه‌های کنترل‌کننده و رویه‌ها، سایر اعمال قوه مقننه، اعمال قوه مجریه و سایر اسناد و مدارک.

● گفتار نخست: قانون اساسی

قانون اساسی، به معنای عام کلمه، به کلیه قواعد و مقرراتی گفته می‌شود، مربوط به قدرت، انتقال و اجرای آن لذا موازین و اصول حاکم بر روابط سیاسی افراد، در ارتباط با دولت، نهادهای سیاسی کشور و طرز تنظیم آنها و همچنین نحوه سرشکن شدن قدرت در میان فرمانروایان و فرمانبران، از جمله قواعد و مقررات قانون اساسی به شمار می‌آید. قانون اساسی از یک سو حدود آزادی فرد را در برابر عملکرد قدرت و از سوی دیگر حدود مرز اعمال تشکیلات حاکم را در برخورد با حوزه حقوق فردی ترسیم می‌نماید. از دید اکثر ما بیشتر اوقات، نظام حقوقی چیزی بیش از مجموعه‌ای ترتیبات حکومتی نیست. (راسخ، ۱۳۹۳: ۲۵)

قانون اساسی از دو زاویه قابل بررسی است: از لحاظ محتوایی و از لحاظ ترکیب ظاهری آن. در ادامه به ۶ موضوع مهم پیرامون قانون اساسی می‌پردازیم

۱- قانون اساسی مادی

اگر قانون اساسی را در مفهوم تعمیم‌یافته و کلی آن به عنوان بنیان و انسجام و استخوان‌بندی دولت - کشور در نظر بگیریم و کلیه قواعدی را که به صورت قانون یا مقررات یا عرف یا رسم و عادت در ارتباط با دولت و سیاست در جامعه‌ای وجود داشته باشد، «قانون اساسی» بینگاریم، یعنی بیشتر به محتوای قواعد توجه کنیم تا به شکل آن، «مفهوم مادی قانون اساسی» را بیان کرده‌ایم.

۲- قانون اساسی شکلی

در این مفهوم، قانون اساسی به یک سلسله اصول و قواعد مدون گفته می‌شود که زیر لوای یک متن رسمی و تشریفاتی، از سوی مقامات صلاحیت‌دار به تصویب رسیده باشد و بر افراد و تشکیلات

سیاسی و متصدیان امور و همچنین بر قوانین عادی، به عنوان «قانون برتر»، حکم براند. در ایران قانون اساسی دارای کلیه شرایط و ضوابط است ولی در کشور بریتانیا هیچ‌گاه متن مصوب و مدونی با عنوان قانون اساسی وجود نداشته است، اما مقررات و قواعد پراکنده‌ای وجود دارند که از هر دو جنبه محتوایی و مادی ساختار و آیین کار سیاسی کشور را ترسیم می‌کنند. از لابه‌لای قوانین عادی و رسوم و عرف و عادات بریتانیا می‌توان به قانون اساسی رسید اما این قانون اساسی، همه ویژگی‌های قانون اساسی شکلی به معنای دقیق کلمه را به طور کامل ندارد. (قاضی، شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۱۰۲ و ۱۰۳)

۳- جنبش قانون اساسی

جنبش قانون اساسی دو منشاء جامعه شناختی و عقیدتی دارد. مبنای جنبش از لحاظ جامعه‌شناختی، به قدرت‌رسیدن طبقه بورژوازی، متعاقب انقلاب صنعتی بود. از لحاظ عقیدتی (دکترین) نهضت قانون اساسی، تحت تأثیر اندیشه‌های گوناگونی قرار گرفت که پی‌درپی به وجود می‌آمدند و فضای جوامع را تحت تأثیر قرار می‌دادند. جنبش قانون اساسی، در طول قرون هفدهم و هجدهم، واکنشی علیه نظام عرفی گذشته بود. انتقادهایی که بر رژیم عرفی وارد بود، اغلب تصمیم‌گیران را به سوی متون مدون و مشخصی راهبری کرد. اهم ایرادهایی که می‌شد بر نظام عرفی گرفت، به شرح زیر است: نخست، قواعد عرفی اکثراً نامشخص و ناقص بودند. یعنی نه شمار آنها معلوم بود نه دایره شمول‌شان به سهولت قابل احصا و اندازه‌گیری بود. دوم، قواعد عرفی، به طور مداوم در معرض تحرک و پویایی قرار داشتند. سابقه قضایی جدیدتر، همچون انحرافی نسبت به آنچه که در گذشته وجود داشت، تلقی می‌شد و در نتیجه نمی‌توانست فرمانروایان و تصمیم‌گیران را در قید قواعدی مستمر و مداوم قرار دهد. لذا عرف به تنهایی برای مهارکردن و تحدید حدود قدرت کفایت نمی‌کرد. در حالی که بر عکس، متون نوشته شده، وسیله‌ای قطعی‌تر برای جلوگیری از خودکامگی‌ها تلقی می‌گردید. تاریخ سیاسی نشان می‌دهد که قوانین اساسی، عموماً در سه مورد زیر، پا به عرصه هستی نهاده‌اند: نخست، در اثر تحول تدریجی جامعه و ایجاد شرایط مساعد ذهنی و عینی در میان فرمانروایان و مردم؛ دوم، متعاقب ایجاد دولت‌های جدید و لزوم ساخت‌بندی متناسب آن؛ سوم، به دنبال انقلاب‌ها یا کودتاها یا تحول‌های سریع که منجر به درهم شکسته شدن رژیم موجود در یک کشور می‌گردد.

در هر حال اجرای ابتکار قانون اساسی نیز دو طریقه وجود دارد نخست، ابتکار یک‌جانبه فرمانروا، سلطان یا هیئت حاکم که در این صورت، قانون اساسی جنبه دستورنامه، منشور و فرمان به خود می‌گیرد و رضایت ضمنی و مستتر فرمانبران (مردم) را نیز در بر دارد. در این گونه موارد، قاعداً قانون اساسی اعطایی بوده، کامل و همه‌جانبه نیست، بلکه تنها تبیین آن قسمت از حقوقی است که به مقتضای شرایط، از سوی حاکم به مردم واگذار شده است.

دوم، ابتکار مردم که گاه به صورت مستقیم بروز می‌کند، مانند فرایندم (کشور سوئیس) و گاه به صورت غیرمستقیم و به واسطه نمایندگان منتخب مردم (کنوانسیون ملی یا مجلس مؤسسان در فرانسه و آمریکا) یا تلفیقی از هر دو روش (مانند مجلس خبرگان و فرایندم قانون اساسی در جمهوری اسلامی).

در تهیه و تنظیم قانون اساسی، جز ملاک‌های نظری، ضوابط و معیارهای مشخصی وجود ندارد تا بتوان آنچه را که در متن باید گنجانید، معین کرد. به این دلیل، هر کشور بنا به مقتضای شرایط سیاسی خود، حجم موضوعات مندرج در قانون اساسی خود را تعیین می‌کند.

با این همه قدر متیقن آنکه، در غالب قوانین اساسی، موضوعات کلی زیر دیده می‌شوند:

نخست، وضع حقوقی قدرت سیاسی یا به تعبیری تنظیم قدرت، در این قسمت از قانون اساسی، از مجموعه ساختمان‌بندی سیاسی کشور، نحوه تعیین فرمانروایان و تنظیم نهادها و سازمان‌ها و رابطه بین دستگاه‌های سیاسی کشور و چگونگی توزیع صلاحیت در میان آنها، سخن به میان می‌آید.

دوم، بیان حقوق و یا به تعبیری تضمین آزادی‌ها. این اعلامیه‌ها یا به طور جداگانه به تصویب قدرت مؤسس می‌رسند یا در یکی از فصول متن می‌آیند. ولی به هر حال، قاعدتاً متضمن اصولی هستند که خود مبنا و مأخذ شکل‌گیری سایر اصول بعدی واقع می‌شوند. به همین سبب است که عده‌ای از علمای حقوق اساسی، در بین مواد و اصول قانون اساسی قائل به سلسله‌مراتب شده‌اند و برخی از قواعد را پایه و اساس برخی دیگر از قواعد دانسته‌اند. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۱۰۴ تا ۱۰۸)

۴- سه تقسیم‌بندی قانون اساسی از نظر متن

افزون بر تمایز قوانین اساسی مادی و قوانین اساسی شکلی که در بالا ذکر شد، اقسام قوانین اساسی به قرار ذیل است:

۴- الف) قانون اساسی یک دست و قانون اساسی مختلط: قانون اساسی یک دست به متنی گفته می‌شود که همه مقررات مندرج در آن، دارای ارزشی مساوی باشند و آیین تجدیدنظر درمورد کلیه اصول آن به یکسان پیش‌بینی شده باشد. اکثر قوانین اساسی شکلی دارای این ویژگی هستند. برعکس، پاره‌ای از قوانین اساسی، مشتمل بر دو نوع مقررات هستند: مقرراتی که با آیین خاص قابل تجدیدنظرند و قواعدی که همانند قوانین عادی و یا شیوه‌ای ساده‌تر از مورد اول قابل بازنگری هستند.

۴- ب) قانون اساسی سخت و قانون اساسی نرم: هنگامی که بتوان قانون اساسی را به شیوه‌ای تقریباً مشابه قوانین عادی (به‌وسیله همان ارگان و با همان آیین) مورد تجدیدنظر قرار داد، آن را انعطاف‌پذیر یا نرم می‌خوانند. در این صورت بین قوانین اساسی و قوانین عادی هیچ تمایزی وجود ندارد، زیرا از لحاظ سلسله‌مراتب در رده یکسانی واقع شده‌اند. قوانین اساسی نرم، عموماً صورت قوانین اساسی عرفی و غیرمدون دارند. قانون اساسی انگلیس و قانون اساسی نیوزلند، از زمره قوانین اساسی نرم به شمار می‌آیند. قانون اساسی سخت یا انعطاف‌ناپذیر به قانونی گفته

می‌شود که مراسم تجدیدنظر در آن توسط مجلس ویژه یا با آیین خاصی غیر از آیین تجدیدنظر در قوانین عادی به عمل می‌آید. (جلالی، یآوری، ۱۳۹۹: ۹۱) نکته مهم در این زمینه این که نرم بودن و سخت بودن قوانین اساسی در یک طیف قرار دارد. مثلاً قانون اساسی فرانسه نسبت به قانون اساسی آمریکا نسبتاً نرم و نسبت به قانون اساسی بریتانیا نسبتاً سخت است.

(ارشد ۹۴)

۱- قانون اساسی انعطاف‌پذیر، کدام خصوصیت زیر را دارد؟

- الف) قابل تجدیدنظر پس از طی تشریفات خاصی است.
 ب) قابل تفسیر است.
 ج) قابل تجدیدنظر بدون نیاز به طی تشریفات خاص است.
 د) هر ده سال یک بار تجدیدنظر می‌شود.

پاسخنامه

۱ ج

۴- پ) قانون اساسی عرفی و قانون اساسی نوشته: در برابر قوانین اساسی نوشته (مدون) به قوانین اساسی عرفی برمی‌خوریم. البته قوانین اساسی عرفی نیز به مجموعه قواعدی که مربوط به انتقال و اجرای قدرت باشد، اطلاق می‌شود. ولی این قواعد، در متن مدونی گرد نیامده‌اند، بلکه در قوانین عادی، عرف و آداب و رسوم، به‌طور پراکنده یافت می‌شوند و در جمع، ساخت‌بندی سیاسی کشور را مشخص می‌دارند. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۱۰۸ تا ۱۱۰) یکی از مهمترین منابع قانون اساسی نانوشته یا نیمه نوشته حقوق طبیعی است. ذاتی بودن، پیش اجتماعی بودن، مطلق، جامع، جهان‌شمول، ضروری و تغییرناپذیر بودن از جمله ویژگی‌هایی است که برای این دسته از حقوق طرح می‌شود. (رحمت الهی، آقا محمد آقایی، ۱۳۹۷: ۵۳-۶۳)

۵- تقسیم‌بندی‌های قانون اساسی از نظر نحوه شکل‌گیری

برخی از مؤلفان، قوانین اساسی را از حیث نحوه شکل‌گیری به اقسام زیر بخش کرده‌اند:
 ۵- الف) قانون اساسی اعطایی یا اقتداری: در این صورت، صاحب اقتدار مطلق (شاه، امپراتور و نظایر آنها) قانون اساسی را به‌عنوان امتیاز، به رعایای خود اعطا می‌کند. مانند قانون اساسی عربستان

۵- ب) قانون اساسی نیمه‌اقتداری: گاهی شکل‌گیری قانون اساسی توسط حاکم مطلق و همکاری با یک یا دو مجلس (مجالسی که لزوماً منتخب مردم نیستند) انجام می‌پذیرد مانند قانون اساسی مشروطه در ایران.

۵- پ) قانون اساسی دمکراتیک: امروزه قوانین اساسی، غالباً از طریق دمکراتیک به وجود می‌آیند.
 ۵- پ-۱) مجالس مؤسسان یا کنوانسیون‌ها که اعضای آن برای تهیه و تصویب قانون اساسی از سوی مردم تعیین می‌شوند. مانند ایالات متحده آمریکا

۵- پ-۲) رفراندوم قانون اساسی: در این شکل طرح قانون اساسی پس از تهیه و تنظیم به همه‌پرسی

گذاشته می‌شود. متن به رفراندوم گذاشته شده می‌تواند متن نوشته شده از سوی مجلس منتخب مردم باشد (مانند جمهوری اسلامی ایران) یا نباشد

۵- پ (۳) از راه پله بیسیت: قانون اساسی، توسط کمیسیونی تهیه می‌شود و آنگاه تأیید آن را از مردم می‌خواهند. این کار چند مرتبه در فرانسه آزموده شده است.

۶- ضمانت اجرای قانون اساسی

زیر این عنوان کلی، موضوعات زیر باید مورد بحث و گفتگو قرار گیرند: سلسله مراتب قواعد حقوقی، برتری قانون اساسی، کنترل قوانین به وسیله قانون اساسی

۶- الف) سلسله مراتب قواعد حقوقی: در سلسله مراتب قوانین قانون اساسی در بالای همه تصمیمات حکومتی قرار می‌گیرد. البته این موضع فی حد نفسه عاملی برای تضمین اجرای قانون اساسی نیست.

۶- ب) برتری قانون اساسی: تفاوت برتری گونه قانون اساسی بر سایر قوانین، یکی به سبب قدرت نخستین واضع آن و دیگری شیوه ویژه تجدیدنظر در آن است.

نخست، قوه مؤسس

از آنجا که ماهیت قواعد مندرج در قانون اساسی شکلی، به گونه‌ای است که باید هم برنامه درازمدت سیاسی و حقوقی یک کشور را فراهم کند و هم متضمن قواعد پایه‌ای و شکل‌گذار برای سایر قواعد حقوقی صادره از مجالس مقننه باشد، بالطبع قانون اساسی دارای دستگاه واضع خاصی است که بدان اصطلاحاً قوه مؤسس گفته می‌شود. شکل قوه مؤسس، ممکن است در مورد هر کشوری متفاوت باشد، ولی اهمیت سطح قانون‌گذاری اساسی ایجاب می‌کند که جنس و نوع این گونه قواعد موضوع را علی‌الاصول نتوان با قوانین عادی یکی دانست.

دوم، تجدیدنظر در قانون اساسی

شیوه تجدیدنظر در مورد قانون اساسی نیز با آیین تجدیدنظر قوانین عادی متفاوت است. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۱۱۰ و ۱۱۱)

۶- پ) کنترل قوانین به وسیله قانون اساسی: اصل بر این است که کلیه قوانین مصوب یک کشور باید با قانون اساسی منطبق بوده، در مفهوم و معنا، چیزی خلاف اصول قانون اساسی در بر نداشته باشند. یعنی از چهارچوب تعیین شده توسط قانون اساسی در نگذرنند و دامنه و برد آنها با قواعد قانون اساسی در تعارض نباشد.

در این باب، دو روش وجود دارد: نخست، روش کنترل قضایی؛ دوم، روش کنترل سیاسی با وجود اهمیت کنترل قوانین توسط افکار عمومی، می‌باید متذکر شد که این تضمین فی حد ذاته کافی نیست، زیرا که مسئله انطباق قانون عادی با قانون اساسی، امری فنی و پیچیده است و دستگاه و مرجع یا نهادی دیگر لازم است که تعارض یا عدم تعارض این دو گونه قانون را بتواند با همه معضلات و دشواری‌هایش درک کند و نسبت به آن تصمیم بگیرد.

● گفتار دوم: سایر منابع

در این قسمت فارغ از قانون اساسی، ۶ منبع دیگر حقوق اساسی، بررسی می‌شوند

۱- نظر دادرسی اساسی

دادرسی اساسی به فرایندی گفته می‌شود که در آن قانون عادی و یا مصوبه پارلمان به علت مغایرت با قانون اساسی ابطال می‌شوند.

۱- الف) روش کنترل به‌وسیله دستگاه قضایی: این شیوه مأخوذ از حقوق ایالات متحده آمریکا است که از اوایل قرن نوزدهم در این کشور معمول گردید و در حال حاضر توسط بسیاری از ممالک به مرحله اجرا گذاشته شده است.

این کار نخستین بار در سال ۱۸۰۳ توسط دیوان عالی ایالات متحده آمریکا انجام گرفت و این صلاحیت برای دیوان عالی به رسمیت شناخته شد تا قانون عادی را مغایر با قانون اساسی بداند (حمیدیان، ۱۳۹۸: ۱۳۰-۱۳۸) از آن پس با تحولاتی چند به‌صورت رویه، در حقوق آمریکا مجری و معمول گشت. از آن پس قوه قضائیه آمریکا موفق شد تا اقتدار خود را در زمینه حفظ قانون اساسی، در برابر اعمال قوه مقننه، به‌ویژه در قالب دفاع از حقوق افراد، هر لحظه استوارتر سازد و تا آنجا پیش رفت که امروزه، قدرت بلامنازع کنترل قوانین در این کشور به دادگاه‌ها و در آخرین تحلیل به دیوان عالی فدرال متعلق است. ناگفته نماند که سیستم آمریکایی در فضای یگانگی قضایی طرح می‌شود. (واعظی، ۱۳۹۰: ۴۰ تا ۴۴) عدم تمرکز نهادی، یگانگی حقوقی، قاضی بودن رسیدگی کنندگان، قضایی بودن رسیدگی و سببی بودن رسیدگی ویژگی کنترل قانون اساسی به وسیله دادگاه‌ها یا به تعبیر دقیق‌تر «نظارت قضایی» است.

معمولاً در انتخاب دادگاه صالح دو روش وجود دارد: دادگاه ویژه و دادگاه عادی، در مورد سیستم قضایی آمریکایی برخی معتقدند این سیستم «مکتبی التقاطی در خدمت عملگرایی است». (جعفری، ۱۳۹۲: ۴۷)

۱- ب) روش کنترل به‌وسیله ارگان سیاسی: این روش منطبق با دکترین حقوقی فرانسه است. اکثر حقوق دانان فرانسوی با تکیه بر هم‌سطح بودن قوای سه‌گانه تقنینی، قضایی و اجرایی این طور استدلال می‌کنند که مقام بررسی‌کننده انطباق قانون عادی با قانون اساسی، باید لزوماً در مرتبه‌ای بالاتر از قوه مقننه قرار گیرد. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۱۱۵ تا ۱۲۰) تمرکز نهادی، چندگانگی حقوقی، عدم لزوم قاضی بودن رسیدگی کنندگان، عدم لزوم دادگاه بودن نهاد رسیدگی کننده و پیشینی بودن رسیدگی از ویژگی‌های این موضوع یا به تعبیری «دادرسی اساسی» است.

۱- کنترل قانون اساسی از سوی یک نهاد سیاسی بر کدام نظر استوار است؟

- | | |
|----------------------|---------------------------|
| الف) مکتب واقع‌گرایی | ب) دکترین حقوقی فرانسه |
| ج) مکتب حقوق طبیعی | د) دکترین حقوقی اصالت فرد |

پاسخنامه

ب ۱

۱- پ) نظام کنترل در قانون اساسی جمهوری اسلامی: در حقوق ایران، اصل عدم دخالت قوه قضائیه در کار قانون‌گذاری از پیش پذیرفته شده و توسط قانون اساسی جدید نیز مورد قبول واقع شده است. قضات دادگستری پیوسته از تمسک به اصول قانون اساسی، برای صدور احکام احتراز کرده‌اند. به بیان دیگر، دادگاه‌ها خود را مکلف به اجرای قانون عادی می‌دانسته‌اند و در انطباق این قوانین، با قانون اساسی کشور، مداخله نمی‌کرده‌اند؛ یعنی عملاً نظریه کنترل قضایی در ایران که توجه خاص به حقوق اروپا داشت، مردود شمرده می‌شد. از سوی دیگر، قانون اساسی مشروط (۱۲۸۵) و متمم آن در سال ۱۲۸۶ شمسی) نیز مصرحاً ارگان خاصی را برای کنترل سیاسی مصوبات قوه مقننه در ارتباط با قانون اساسی، پیش‌بینی نکرده بود. صرفاً در اصل دوم متمم با نظارت بر مصوبات مجلس از سوی ۵ فقیه اشاره شده بود که اجرایی نشد.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ۱۳۵۸ کوشش شده که این نقص رفع گردد و لذا رکن کنترل قوانین، با نام شورای نگهبان در اصل نودویکم این قانون پایه‌گذاری گردیده است، به این معنا که برای پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی، شورایی به نام شورای نگهبان از دوازده عضو تشکیل می‌گردد: شش نفر از فقها به انتخاب رهبر و شش نفر حقوق‌دان به معرفی قوه قضائیه و با تصویب مجلس شورا (اصل ۹۱. ق.ا.ج.ا).

علاوه بر وظایف مختلفی که برعهده شورای نگهبان گذارده شده است، دو وظیفه اصلی این شورا که با یکدیگر تلفیق گردیده‌اند، عبارتند از بررسی کلیه مصوبات مجلس شورای اسلامی (اصل نود و چهار. ق.ا.ج.ا)، نخست از لحاظ احکام اسلامی و دوم از جهت انطباق با قانون اساسی، در صورت تشخیص تعارض با هریک از موارد فوق، مصوبه برای تجدیدنظر به مجلس بازپس فرستاده می‌شود.

ملاحظه می‌شود که این شورا از تلفیق سه اندیشه ترکیب یافته است:

کوشش برای قالب‌بندی مصوبات مجلس در چهارچوب اسلامی

کنترل کلیه مصوبات مجلس شورای اسلامی از طریق ارسال خودبه‌خود این مصوبات به شورای نگهبان، نه در مواردی که مثلاً ارسال آن از سوی مقام دیگری رهبر، رئیس‌جمهور، یا رئیس مجلس لازم تشخیص گردد. بنابراین، شورای نگهبان را می‌توان ترکیبی دانست از یک دستگاه کنترل‌کننده و یک مجلس عالی (دوم) که جزء لاینفک قوه مقننه به شمار می‌آید. این اندیشه با کنترل قوانین توسط مجلس سنا در فرانسه در سال ۳ و سال ۸ نیز مشابهت فراوانی دارد. (سنجری مقدم، ملکی، ۱۳۹۴: ۴۳) علاوه بر این موارد نیز قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ذیل اصل ۴ قانون اساسی صلاحیت ویژه‌ای برای ۶ فقیه شورای نگهبان در نظر گرفته است.

۲- قوانین مصوب پارلمان

قوانین موضوعه پارلمان نیز می‌توانند منبع نوشته دیگری برای حقوق اساسی به شمار آیند. این قوانین همان گونه که در بالا نیز اشاره کردیم، در برخی از کشورها به دو دسته تقسیم می‌شوند: قوانین ارگانیک و قوانین عادی.

اعم از این که این تقسیم‌بندی را بپذیریم یا آن که این قوانین را از حیث منشاء وضع از یک مقوله پنداریم، چون در واقع غالباً دنباله و مکمل قانون اساسی به شمار می‌آیند و برای ایضاح اصول کلی قانون اساسی و تکمیل آن وضع شده‌اند، از مراجعه بدانها برای بررسی قواعد مربوط به حقوق اساسی ناگزیریم.

۳- آرای دستگاه‌های کنترل و رویه حقوق اساسی

ملاحظه شد که برای جلوگیری از اجرای قوانین عادی معارض با قانون اساسی، در هر یک از ممالک، از اسلوب خاصی پیروی می‌شود. برخی به پیروی از شیوه ایالات متحده آمریکا این وظیفه را برحسب مورد، برعهده دادگاه‌های ویژه یا دادگاه‌های معمولی گذارده‌اند و برخی دیگر به سبک فرانسوی ترجیح داده‌اند تا ارگان سیاسی خاصی برای بررسی و اتخاذ تصمیم در این زمینه به وجود آورند و گروه سوم، تلفیقی از این روش‌ها را پذیرفته‌اند.

۴- سایر اعمال قوه مقننه

اعضای مجالس قانون‌گذاری، افزون بر وضع قانون، به فعالیت‌های دیگر سیاسی نیز می‌پردازند. نطق‌های قبل از دستور، پرسش‌ها، استیضاح‌ها، مذاکرات در کمیسیون‌های تخصصی، مواجهه با مقامات اجرایی و سیاسی از آن جمله است و هرکدام به نوبه خود منبع مهم حقوق اساسی به شمار می‌روند.

دیگر آن که آیین‌نامه‌های داخلی مجالس که مشتمل بر سازمان‌بندی مذاکرات و تصمیم‌گیری‌هاست و از نحوه تشکیل مجلس، تعیین هیئت‌رئیس، تقسیم‌بندی نمایندگان به شعب، تعداد کمیسیون‌ها و وظایف آنها، حد نصاب تشکیل و تصمیم‌گیری و نحوه اخذ آرا و نظایر آنها سخن می‌گویند، جزء اسناد و مدارک رسمی و قابل ملاحظه‌ای هستند که حقوق‌دان اساسی ناگزیر از مراجعه بدانهاست.

۵- اعمال قوه مجریه

بررسی فرامین رئیس کشور، تصویب‌نامه‌های هیئت وزیران، آیین‌نامه‌های ماهوی و اجرایی و بالاخره تجزیه و تحلیل صورت‌جلسات هیئت‌وزیران، در آگاهی از کم‌وکیف فعالیت‌های قوه مجریه از ضرورات است. پژوهشگر در حقوق اساسی، برای نحوه شکل‌گیری لوایح و رسم‌کردن نحوه اجرای قانون اساسی می‌تواند مسیر آنها را در وزارتخانه‌های مسئول پیگیری کند و دقایق علل آنها را مکشوف سازد.

۶- سایر اسناد و مدارک

اکتفای به اسناد و مدارک قانونی، بیشتر به شناخت قواعد کمک می‌کند تا به واقعیات زندگی سیاسی یک کشور، در حالی که حقوق اساسی در روزگار ما در پی کشف و ضبط زندگی واقعی نهادهاست. بنابراین، برای احتراز از انتزاعی بودن پژوهش و روشنگری وضع حقوقی و سیاسی، در روشنایی مآخذ و منابع دکتربینی، راهی جز آن ندارد که تلفیقی از نوشته‌ها و فعالیت‌های واقعی را تدارک ببیند و از مجموع استنتاج نماید. (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۹۳: ۱۲۱ تا ۱۲۴)

تست‌های طبقه‌بندی شده فصل اول

۱- در نظام سیاسی فرانسه مقاماتی که مق (راجع قانون به شورای قانون اساسی را دارند عبارتند از):

(سراسری ۷۵)

- الف) رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر رؤسای مجلسین و ۶۰ تن از نمایندگان هریک از دو مجلس.
 ب) رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر.
 ج) رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و رئیس شورای قانون اساسی.
 د) رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و رؤسای مجلسین.

۲- در نظام سیاسی انگلیس کنترل مطابقت قانون عادی با قانون اساسی.....

(سراسری ۷۵)

- الف) برعهده دادگاه‌های عمومی است.
 ب) در صلاحیت شاه با ملکه است.
 ج) در صلاحیت کمیته حقوقی مجلس گردان است.
 د) موضوعیت ندارد.

۳- موضوع اصلی مقوق اساسی

(سراسری ۷۶)

- الف) به‌ویژه تنظیم و تعیین محدوده قدرت حکومت و تضمین آزادی مردم است.
 ب) بیان شرح وظایف حکومت و تفکیک قوای سه‌گانه و تنظیم روابط آنها است.
 ج) تحلیل حقوقی قدرت حاکم است.
 د) تحلیل حقوقی - سیاسی جامعه است.

۴- قانون اساسی مجموعه قواعدی است که.....

(سراسری ۸۰)

- الف) اقتدارات و اختیارات زمامداری را تضمین می‌کند.
 ب) حقوق مردم را در چهارچوب قدرت زمامداران تنظیم می‌کند.
 ج) قدرت زمامداران را تنظیم و حقوق و آزادی مردم را تضمین می‌کند.
 د) قدرت زمامداران را تضمین و حقوق و آزادی‌های مردم را تحدید می‌کند.

۵- عنصر قدرت سیاسی در تشکیل دولت ناشی از..... است.

(سراسری ۸۰)

- الف) زور زمامداران ب) نیاز جامعه ج) وجود تحمل در جامعه د) یک سنت کهن

۶- پیش‌بینی نهاد شورای قانون اساسی برای چه هدفی است؟

(سراسری ۸۰)

- الف) حمایت از مجالس قانون‌گذاری ب) تحدید حدود قدرت
 ج) تجدیدنظر در قانون اساسی د) بررسی سازگاری قانون عادی با قانون اساسی

۷- قانون اساسی مجموعه قواعدی است که.....

(آزاد ۸۰)

- الف) اقتدارات و اختیارات زمامداری را تضمین می‌کند.
 ب) قدرت زمامداران را تنظیم و حقوق و آزادی مردم را تضمین می‌کند.
 ج) حقوق مردم را در چهارچوب قدرت زمامداران تنظیم می‌کند.
 د) قدرت زمامداران را تضمین و حقوق و آزادی‌های مردم را تحدید می‌کند.

- ۸- **قانون اساسی در مفهوم عام، مجموعه مقررات مربوط به.....**
 (سراسری ۸۱)
- الف) نهادهای سیاسی کشور است.
 ب) اصول حاکم بر روابط سیاسی افراد است.
 ج) تعیین محدوده و منشاء قدرت، انتقال و اجرای آن است.
 د) کیفیت توزیع قدرت بین فرمانروایان است.
- ۹- **از جمله ویژگی‌های حقوق اساسی به‌عنوان رشته‌ای از حقوق این است که.....**
 (سراسری ۸۱)
- الف) صرفاً به روابط دولت با مردم می‌پردازد.
 ب) تنظیم‌کننده روابط فرمانروایان است.
 ج) کلیه روابط افراد را در یک جامعه سیاسی نظم می‌بخشد.
 د) به تعیین روابط سیاسی بین فرمانروایان و فرمان‌بران می‌پردازد.
- ۱۰- **عنصر «قدرت سیاسی» در تشکیل دولت ناشی از.....**
 (آزاد ۸۱)
- الف) یک سنت کهن هم‌ابتکار مردم است.
 ب) زور اکتسابی زمامداران است.
 ج) وجود تحمل سلطه‌طلبی در جامعه است.
 د) ناشی از نیاز جامعه به استقرار نظم و امنیت است.
- ۱۱- **قانون اساسی مجموعه مقررات و موازینی است که.....**
 (آزاد ۸۱)
- الف) صرفاً به میان قوای حاکم و روابط متقابل آنها می‌پردازد.
 ب) محورهای بنیادین آن عبارت از حاکمیت ملت، قانون و حقوق و آزادی‌های اساسی مردم است.
 ج) حقوق دولت و تکالیف مردم را مشخص می‌کند.
 د) به بیان حقوق سیاسی جامعه «همان‌گونه که هست»، می‌پردازد.
- ۱۲- **موضوع اصلی حقوق اساسی.....**
 (سراسری ۸۲)
- الف) اقتدارات و اختیارات زمامداری را تضمین می‌کنند.
 ب) قدرت زمامداران را توجیه و تکالیف مردم را تعیین می‌نماید.
 ج) تنظیم و تعیین محدوده قدرت حاکم و تضمین آزادی‌های مردم.
 د) حقوق مردم را در چهارچوب قدرت زمامدار تنظیم می‌کند.
- ۱۳- **پدیداری حقوق اساسی.....**
 (سراسری ۸۳)
- الف) برای بیان آزادی و مطلق‌انگاری قدرت است.
 ب) رهایی آزادی از هرگونه قیدوبندی به‌همراه داشته است.
 ج) زمینه تقویت قدرت در استیلا بر آزادی را فراهم کرده است.
 د) همراه با آزادی و حاکمیت مردم و محدودیت قدرت بوده است.
- ۱۴- **قانون اساسی.....**
 (سراسری ۸۳)
- الف) به کلیه قواعدی که به تحدید فترت و بیان آزادی افراد منتهی می‌شود، می‌پردازد.

ب) کلیه قواعدی که توجیه عملکرد قوای سه‌گانه و روابط متقابل آنها است، بحث می‌کند.
 ج) مجموعه مقررات تشکیلات حکومتی و تکالیف مردم نسبت به آن است.
 د) مجموعه قواعد مربوط به قدرت و انتقال و اجرای آن است و حوزه آزادی‌های فردی را ترسیم می‌کند.

۱۵- عنصر قدرت سیاسی در مقوق اساسی

(سراسری ۸۴)

الف) ناشی از آداب و سنت است.
 ب) ضرورت سلطه زمامدار مطلق است.
 ج) ناشی از حاکمیت مطلق گروه‌های ذی‌نفوذ است.
 د) ضرورت و ضمانت اجرای نظام حقوقی در جامعه سیاسی است.

۱۶- در شکل‌گیری یک جامعه سیاسی باید نظم هنجاری مستقر از فصلت برافروردار باشد.

(سراسری ۸۴)

الف) اجتماعی ب) اقتصادی ج) حقوقی د) سیاسی

۱۷- قانون اساسی به‌عنوان میثاق ملی.....

(آزاد ۸۴)

الف) قدرت حاکم بر جامعه را تنظیم و حقوق و آزادی‌های مردم را تضمین می‌کند.
 ب) روابط قدرت و حکومت و مردم را بر اساس نظام تفکیک قوا معین می‌کند.
 ج) زمینه‌ساز تحقق نظام همه‌سالاری ویژه قدرت‌های انحصارگر است.
 د) وظایف و اختیارات نهادهای حکومتی و تکالیف مردم در مقابل حکومت را تعیین می‌کند.

۱۸- مقوق اساسی معیار حاکم بر نظام سیاسی است که در آن.....

(سراسری ۸۵)

الف) قدرت زمامداری «تنظیم» و «حقوق مردم» تضمین می‌شود.
 ب) نهادهای حاکم «مشخص» و تفکیک قوا «تضمین» می‌شود.
 ج) قدرت زمامداری «تضمین» و حقوق مردم به «تنظیم» می‌شود.
 د) حقوق مردم در محدوده «اقتدار» حکومت مردمی «تعیین» می‌شود.

۱۹- قانون اساسی به‌عنوان میثاق ملی:

(آزاد ۸۵)

الف) مبین برتری حقوق و آزادی‌های مردم و محدودکننده اقتدار حکومتی است.
 ب) تنظیم‌کننده حقوق مردم و تضمین‌کننده اقتدار حکومتی است.
 ج) زمینه‌ساز انحصار قدرت، برای جلوگیری از هرج و مرج است.
 د) تعیین‌کننده صلاحیت نهادهای حکومتی و تکالیف مردم است.

۲۰- موضوع اصلی قانون اساسی و.....

(سراسری ۸۶)

الف) تحلیل حقوقی - سیاسی هر جامعه‌ای است.
 ب) تحلیل حقوقی و تضمین قدرت حاکم است.
 ج) بیان شرح وظایف حکومت و توجیه قدرت سیاسی است.
 د) انتظام قوای عمومی در جهت تضمین حقوق شهروندی است.

۲۱- اقتدار دولت در نظام مقوقی عبارت است از.....

(سراسری ۸۷)

- الف) قدرت سازمان یافته قانونی
 ب) اعمال قدرت قوای حاکم
 ج) اعمال قدرت قوه مجریه
 د) قدرت سیاسی که فقط از سوی دولت اعمال می شود.

۲۲- قانون اساسی قواعدی است که.....

(سراسری ۸۷)

- الف) حقوق مردم را تضمین نموده و اقتدار زمامدار را تنظیم می کند.
 ب) تشکیلات، نهادهای حکومتی و تکالیف مردم را بیان می کند.
 ج) اقتدار زمامداری را تحلیل نموده و به تشکیلات حکومتی و حقوق مردم می پردازد.
 د) به بررسی تحلیل نظام حاکم، قوای سه گانه و روابط متقابل آنها می پردازد.

۲۳- قانون اساسی مجموعه قواعدی است که.....

(آزاد ۸۷)

- الف) قدرت زمامداران را تنظیم و حقوق و آزادی مردم را تضمین می کند.
 ب) اقتدارات و اختیارات زمامداری را تضمین می کند.
 ج) حقوق مردم را در چارچوب قدرت زمامداران تنظیم می کند.
 د) قدرت زمامداران را تضمین و حقوق و آزادی های مردم را تنظیم می کند.

۲۴- دستورگرای مترادف..... است.

(سراسری ۸۸)

- الف) تفکیک قوا
 ب) مشروطه خواهی
 ج) برتری قوه مجریه بر قوه مقننه
 د) وجود قانون اساسی نوشته

۲۵- موضوع اصلی مقوق اساسی

(آزاد ۸۸)

- الف) تنظیم و تنسيق محدوده قدرت حکومتی و به ویژه تضمین برتری حقوق و آزادی های مردم است.
 ب) بیان گسترده وظایف و اختیارات حکومت، تفکیک قوای سه گانه و تنظیم روابط بین آنهاست.
 ج) تحلیل حقوقی قدرت حاکم است.
 د) تحلیل حقوقی - سیاسی جامعه است.

۲۶- موضوع اصلی مقوق اساسی

(آزاد ۸۹)

- الف) تنظیم و تعیین محدوده قدرت حکومت و تضمین آزادی مردم است.
 ب) تحلیل حقوقی قدرت حاکم است.
 ج) بیان شرح وظایف حکومت و تفکیک قوای سه گانه و تنظیم روابط بین آنها است.
 د) تحلیل حقوقی - سیاسی جامعه است.

۲۷- کدام عبارت در فصوص قدرت سیاسی در یک حکومت صمیم می باشد؟

(سراسری ۹۰)

- الف) هر قدرتی حقانی است.
 ب) قدرت در نظام سیاسی قانونی است.
 ج) قانونی بودن قدرت به معنی حقانی بودن آن است.
 د) قانونی بودن قدرت لزوماً به معنی حقانی بودن آن نیست.

۱۲۸- کدام مورد از هیوه تشفیص قانون اساسی از سایر اعمال هنجاری ممسوب نمی‌شود؟ (سراسری ۹۰)

- الف) شیوه بازنگری
ب) کلیت و جامعیت
ج) قوه مؤسس و واضع آن
د) برتری قانون اساسی بر کلیه هنجارها

۱۲۹- نخستین مدرس درس مقوق اساسی په کسی بود؟

- الف) فرانسوا گیزو
ب) دکارت
ج) جک شوالبه
د) کانت

۱۳۰- از نظر فرهنگ لیتره تعریف سیاست چیست؟

- الف) علم فرمان‌روایی دولت
ب) کسب و حفظ قدرت به هر طریق ممکن
ج) تأمین معاش مردم
د) فن اعمال حاکمیت

۱۳۱- آندره هوریو موضوع مقوق اساسی را چه می‌داند؟

- الف) چارچوب‌بندی حقوقی پدیده‌های سیاسی
ب) چارچوب‌بندی سیاسی پدیده‌های حقوقی
ج) چارچوب‌بندی قانون اساسی
د) تنظیم‌بندی حکومت

۱۳۲- قانون اساسی بریتانیا چگونه است؟

- الف) بریتانیا قانون اساسی مدون و مکتوبی دارد.
ب) بریتانیا چیزی تحت عنوان قانون اساسی ندارد.
ج) قانون اساسی بریتانیا مدون نیست؛ اما کاملاً مکتوب است.
د) قانون اساسی بریتانیا مدون نیست و نیمه مکتوب است.

۱۳۳- در آلمان فدرال تغییر قانون اساسی به چه شیوه‌ای است؟

- الف) رأی دوسوم مجالس ایالات
ب) رأی دوسوم مجالس
ج) رأی دوسوم مجالس و رفراندوم
د) رأی دوسوم بوندستراگ و تأیید بیش از نیمی از اعضای بوندستات

۱۳۴- دستور گزایی در ادبیات مقوق اساسی، سر آغاز کدام مورد بوده است؟

- الف) الزام سیاسی و اقتدار در اداره امور
ب) برتری قوه مفتنه بر سایر قوا
ج) شکل‌گیری و تدوین قوانین اساسی
د) غلبه دستور و فرمان به‌جای مشارکت در نظام سیاسی

۱۳۵- قوه مؤسس تبعی یا ثانویه، کدام است؟

- الف) مراجع تفسیر و اجرای قانون اساسی
ب) مرجع بازنگری قانون اساسی
ج) مرجع تدوین قانون اساسی جدید
د) صرفاً مردم

۱۳۶- مبنای جامعه شنافتی جنبش قانون اساسی، کدام است؟ (رکتری مقوق عمومی ۹۹)

- الف) به قدرت رسیدن طبقه بوژروازی
ب) ظهور نظریه قرارداد اجتماعی
ج) ایجاد دولت‌های جدید
د) مکتب حقوق طبیعی

۳۷- کدام گزینه درباره حقوق اساسی درست است؟

(ارشر ۹۹)

- الف) قواعد حقوق اساسی، فاقد خصیصه الزامی است.
 ب) حقوق اساسی الزامی است، اما فاقد ضمانت اجرا است.
 ج) ساز و کار الزام در حقوق اساسی به گونه متفاوتی عمل می کند.
 د) ضمانت اجرای حقوق اساسی، فشار افکار عمومی و عرف و عادات و اخلاق اجتماعی است.

۳۸- کدام عبارت درباره «قوه مؤسس» درست است؟

(ارشر ۹۹)

- الف) صرفاً در انقلاب ها پدید می آید
 ب) اصولاً تجلی بخش اراده عام است
 ج) پس از شکل گیری قوای سه گانه، پدید می آید.
 د) پس از تشکیل دولت ها، جای خود را به پارلمان میدهد.

۳۹- مراد از «گنوانسیون های اساسی» کدام است؟

(رکتری ۱۴۰۰)

- الف) مجموعه ای است از رویه های الزام آور حاکم بر رفتار و تکالیف اشخاص عمومی برآمده از توافقات غیررسمی.
 ب) همان عرف های اساسی هستند که در صورت شناسایی آنها توسط قانون اساسی، لازم الاتباع خواهند بود.
 ج) معاهده های بین المللی هستند که چهارچوب بندی قوانین اساسی دولت های عضو کنفدراسیون را تعیین می کنند.
 د) اسنادی هستند که پیش از تدوین قانون اساسی، حدود آزادی ها را مشخص می کنند و بعدها ارزش قانون اساسی پیدا می کنند.

۴۰- در فصول رابطه بین «مقوق اساسی» و «ایدئولوژی سیاسی» کدام گزینه درست است؟

(رکتری ۱۴۰۰)

- الف) خود نوعی ایدئولوژی سیاسی است.
 ب) نسبت به ایدئولوژی موضع ایجابی یا سلبی ندارد.
 ج) در ذات خود بی طرف نیست و همواره حامل گونه ای از ایدئولوژی است.
 د) در ذات خود در بردارنده هیچ گونه ایدئولوژی و برداشت خاصی از قدرت سیاسی نیست.

۴۱- در اروپا، حکومت های مردم سالار در نیمه نخست سده نوزدهم با استفاده از کدام روش

(رکتری ۱۴۰۱)

تصویب قانون اساسی شکل گرفته اند؟

- الف) مجلس مؤسسان
 ب) اعطای قانون اساسی
 ج) پیمان مؤسس
 د) پله بیسیت مؤسس

۴۲- نهاد سیاسی به عنوان یکی از موضوعات مقوق اساسی، چگونه صورت «مقانی» در جامعه

(رکتری ۱۴۰۱)

سیاسی به فود می گیرد؟

- الف) بیانگر نیاز اجتماعی باشد.

- (ب) در فرایند زمانی معقول ایجاد شده باشد.
 (ج) در انطباق با نظام ارزشی جامعه باشد.
 (د) از پشتوانه قدرت سیاسی برخوردار باشد.

۱۴۳- کداه اندیشمند، مقوله فضیلت را در سیاست وارد کرد؟ (دکتری ۱۴۰۱)

- (الف) ابوعلی سینا
 (ب) نظام‌الملک
 (ج) خواجه نصیر طوسی
 (د) ابوعلی مسکویه

۱۴۴- کداه گزینه در فصوص (ابطه مقوق با قدرت عمومی، درست است؟ (ارشد ۱۴۰۱)

- (الف) حقوق به قدرت عمومی مشروعیت داده و باعث مقبولیت آن می‌شود.
 (ب) حقوق، قدرت عمومی را سازمان داده و به آن مشروعیت می‌بخشد.
 (ج) قدرت عمومی و حقوق دو روی یک سکه‌اند.
 (د) قدرت عمومی، بیان کننده حقوق است.

۱۴۵- جنبش به سوی قانون اساسی نوشته و شکلی در طول سده‌های هفدهم و هیجدهم، در واکنش

علیه کدام نظام شکل گرفته است؟ (ارشد ۱۴۰۱)

- (الف) عرفی
 (ب) پادشاهی
 (ج) فئودالی
 (د) استبدادی

۱۴۶- مقوق اساسی، اساساً انتظام بفش کدام موضوعات است؟ (دکتری ۱۴۰۱)

- (الف) اقتدار و آزادی
 (ب) فردیت و زمامداری
 (ج) حکومت، قدرت عمومی و عدالت
 (د) ساختار سیاسی، مدیریت عمومی و حکمرانی

پاسخنامه

۱ د	۲ د	۳ الف	۴ ج	۵ ب	۶ د	۷ ب
۸ ج	۹ د	۱۰ د	۱۱ ب	۱۲ ج	۱۳ د	۱۴ د
۱۵ د	۱۶ ج	۱۷ الف	۱۸ الف	۱۹ الف	۲۰ د	۲۱ الف
۲۲ الف	۲۳ الف	۲۴ د	۲۵ الف	۲۶ الف	۲۷ د	۲۸ ب

۲۹ الف فرانسوا گیزو برای نخستین بار در سال ۱۸۳۴ میلادی کرسی درس حقوق اساسی را در پاریس بنیان نهاد.

۳۰ الف

۳۱ الف آندره هوریو موضوع حقوق اساسی را چارچوب‌بندی حقوقی پدیده‌های سیاسی می‌داند.

۳۲ د بریتانیا متن مکتوبی تحت‌عنوان قانون اساسی ندارد، لذا مدون نیست، اما بسیاری از قوانین و حتی عرفها را می‌توان در حکم قانون اساسی انگاشت، لذا از نقطه نظر بسیاری از علمای علم حقوق بریتانیا قانون اساسی دارد، اما مدون نیست و نیمه مکتوب است.

۳۳ ب برای تغییر قانون اساسی در آلمان رأی دوسوم مجالس نیاز است.

۳۴ ج	۳۵ ب	۳۶ الف	۳۷ ج	۳۸ ب	۳۹ الف	۴۰ ج
۴۱ ب	۴۲ ج	۴۳ د	۴۴ ب	۴۵ الف	۴۶ الف	

فصل دوم: دولت-کشور

«دولت-کشور» چهارچوبی است که در درون مرزهای آن، حقوق اساسی جریان دارد و در رابطه با آن است که کلیه مضامین مربوط به حقوق فرد در جامعه سیاسی معنا و مفهوم خود را آشکارا می‌نمایاند. واژه «دولت» در ادبیات کلاسیک فارسی، عمدتاً در معانی زیر به کار رفته است: ۱- مال، ثروت و نعمت؛ ۲- اقبال، بختیاری و کامکاری؛ ۳- حکومت، قدرت و فرمانروایی؛ ۴- چیزی که دست‌به‌دست می‌گردد.

واژه «کشور» نیز اختصاصاً بر مفاهیم زیر اطلاق شده است: ۱- اقلیم؛ ۲- ناحیه‌ای از زمین با حکومتی معین؛ ۳- موطن و زیستگاه؛ ۴- سرزمین.

کلمه دولت بیشتر از مفاهیم قدرت و حکومت و فرمانروایی انتزاع گردیده است، در حالی که واژه کشور را بیشتر تکیه بر مکان و اقلیم و وطن است، لذا می‌توان نتیجه گرفت که یکی دانستن آنها، به‌ویژه در حقوق و علوم سیاسی که باید حتی‌الامکان از منجزات صوری و معنوی اصطلاحات استفاده شود، نابخشودنی است.

لغت دولت را عموماً در موارد زیر به کار می‌بریم:

الف- دولت، به‌معنای کلیتی متمایز و شخصیتی مستقل و مجموعه‌ای است که بیشتر، موضوع حقوق بین‌الملل عمومی و حقوق عمومی داخلی واقع می‌شود. وقتی می‌گوییم: «دولت الجزایر عضو سازمان ملل متحد است»، مقصود، القای کلیت و شخصیت متمایز و مجردی است که با دستگاه حکومتی و همچنین افراد و اشخاص مسئول و یا نمایندگان اشتباه نمی‌شود. در اینجا کلمه دولت به‌عنوان واژه‌های معادل با «État» در زبان فرانسه به کار رفته است.

ب- دولت، در مفهوم هیئت حاکم و فرمانروایان در برابر حکومت شوندگان و فرمانبران است. مثلاً در عبارت «دولت با ملت همکاری دارد، نظر به نهادهایی داریم بیرون از فرمانبران و حکومت‌شوندگان» مفهوم دولت در اینجا در برابر مفهوم ملت یا مردم قرار می‌گیرد. این همان چیزی است که در زبان فرانسه، بدان طبقه حاکم «Classe Government» یا نهادهای فرمانروا «Institutions Government» می‌گویند.

ج- دولت به‌معنای لایه سیاسی قوه مجریه کشور یا به زبان دیگر، رده‌های سیاسی فوقانی، نظیر نخست‌وزیر و هیئت‌وزیران و اختصاصاً کابینه وزرا. هنگامی که می‌گوییم «دولت در برابر مجلس مسئولیت سیاسی دارد»، در اینجا واژه دولت، معادل با واژه «Government» به کار برده می‌شود. نحوه استفاده لفظ کشور نیز به همین منوال است. این واژه گاهی معنای نخستین کلمه دولت یعنی همان فکر کلیت و شخصیت مجرای جامعه سیاسی را افاده می‌کند و در این وجه، معادل با «مملکت»، و زمانی با «ملک» به کار می‌رود و گاهی نیز مبین اندیشه «وطن» و «جایگاه و زیستگاه انسانی»، با کلیه پیرایه‌های عاطفی و فرهنگی و تاریخی و مرزهای جغرافیایی آن است. کوتاه سخن، به‌سوی مادیت و موجودیت کالبدی سرزمین و بدنه طبیعی دولت توجه دارد.